

Revisiting Joseph Murphy's Revelation in the Field of Educational Leadership and Management Studies

Nayereh Alsadat Hoseini*¹  Bahram Kiamani¹



* Correspondence:

Hoseininayereh8@gmail.com

1. Department of Educational Sciences, Educational Management, Shafaq Institute of Higher Education, Tonekabon, Mazandaran, Iran.

Received: 28 September 2024

Revision: 22 October 2024

Accepted: 9 December 2024

Published online: 20 December 2024



Abstract:

The purpose of this article is to Revisiting Joseph Murphy's revelation in the field of educational leadership and management studies. Joseph Murphy is one of the contemporary theorists of educational management and leadership who conducts studies in the field of school improvement, with emphasis leadership and policy-making, has an impact on the understanding and development of educational leadership and management and improving the quality of schools. In this article, by examining works such as "Restructuring Schools Capturing and Assessing the Phenomena" (1991), "Vision: Essential Scaffolding" (2014) and "The Potential of Positive Leadership for School Improvement" (2018), the goals and components of Murphy's revelations in the field of educational leadership and management are studied in an appendix, outside the prevailing theoretical paradigm. The findings show: The need to recognize and reorganize schools from Murphy's perspective in collapse "historically rooted conceptions of schools" as protected exclusive concepts or systems of delegation in the face of changing social contexts. In addressing the existence of a vision for improving school leadership, Joseph Murphy sees his goal as "the development of integrated explanatory concepts that provide useful insights For theory and practice for individuals in specific situations." He divides the vision for improving school leadership into three distinct but related domains: Mission: which addresses values and overall purpose. Goals for direction and expectations that set specific goals. In another article, "Positive Leadership Potential for School Improvement," Joseph Murphy presents the underlying concepts of positive school leadership for the preparation of school leaders and their professional development. Studies in Educational Leadership and Management with a Postmodern Perspective Challenge Traditional Paradigms and Provide a New Perspective for More Responsive and Responsible Perspectives on School Leadership in the 21st Century. By reviewing and rereading each of Joseph Murphy's works and tracing his perspective on educational leadership and management with a focus on improving school leadership, the article can provide new insight into the path of transformation and reinvention of school leadership to achieve pragmatic goals.

Keyword: [Joseph Murphy's Revelation](#), [Educational Leadership and Management Study Area](#), [Recognizing and Rebuilding Schools](#), [School Leadership Perspective](#), [Positive Leadership](#).



This work is licensed under Creative Commons Attribution 4.0 International. To view a copy of this license, visit <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>

بازخوانی مکاشفه جوزف مورفی در حوزه مطالعاتی رهبری و مدیریت آموزشی

نیره السادات حسینی^{۱*}  بهرام کیامنی^۱

* نویسنده مسئول:



Nayerehalsadat.hoseini@iau.ac.ir

۱. گروه علوم تربیتی، مدیریت آموزشی، موسسه آموزش عالی شفق، تنکابن، مازندران، ایران

چکیده:

هدف مقاله حاضر بازخوانی مکاشفه "جوزف مورفی" در حوزه مطالعاتی رهبری و مدیریت آموزشی است. جوزف مورفی یکی از نظریه پردازان معاصر مدیریت و رهبری آموزشی است که مطالعات او در زمینه بهبود مدرسه، با تأکید ویژه بر رهبری و سیاست گذاری، تأثیر عمیقی بر فهم و توسعه رهبری و مدیریت آموزشی و بهبود کیفیت مدارس داشته است. در این مقاله با بررسی آثاری مانند "بازسازی مدارس: دریافت و ارزیابی پدیده ها" (۱۹۹۱)، "چشم انداز: چارچوب اساسی" (۲۰۱۴) و "پتانسیل رهبری مثبت برای بهبود مدرسه" (۲۰۱۸)، اهداف و مؤلفه های مکاشفات مورفی در حوزه رهبری و مدیریت آموزشی، خارج از پارادایم نظری حاکم، در یک پیوستار مورد مطالعه قرار می گیرد. یافته ها نشان می دهد؛ لزوم بازشناختی و بازسازی مدارس از دیدگاه مورفی به دلیل "تغییر در زمینه های اجتماعی" موجود و فروپاشی "مفاهیم ریشه دار تاریخی مدارس"، به عنوان مفاهیم انحصاری مرسوم یا سیستم های تفویض اختیار است. جوزف مورفی با پرداختن به ضرورت وجود چشم انداز، برای بهبود رهبری مدرسه، هدف خود را در این اثر "توسعه مفاهیم توصیفی یکپارچه ای می داند که چارچوب مفیدی را برای نظریه و عمل در شرایط خاص به افراد ارائه دهد". او چشم انداز بهبود رهبری مدرسه را به سه حوزه متمایز اما مرتبط تقسیم بندی می کند: اهداف بلندمدت، که به ارزش ها و هدف کلی می پردازد. اهداف کوتاه مدت برای جهت دهی و معیارها که اهداف خاصی را تعیین می کنند. جوزف مورفی در مقاله دیگر خود، "پتانسیل رهبری مثبت برای بهبود مدرسه"، مفاهیم زیربنایی رهبری مثبت مدرسه را برای آماده سازی رهبران مدارس و توسعه حرفه ای آنها ارائه می دهد. مطالعات مورفی در رهبری و مدیریت آموزشی، با نگاهی پست مدرنیسم، پارادایم های سنتی را به چالش می کشد و چشم اندازی نوین برای رویکردی پاسخگوتر و مسئولانه تر به رهبری مدرسه در قرن بیست و یکم ارائه می دهد. مقاله حاضر با بازبینی و بازخوانی آثار جوزف مورفی و ردیابی دیدگاه او در رهبری و مدیریت آموزشی با تأکید بر بهبود رهبری مدرسه می تواند بینشی نو در مسیر تحول و بازآفرینی مفاهیم رهبری مدارس برای رسیدن به رویکردهایی عملگرایانه ایجاد کند.

کلیدواژه: مکاشفه جوزف مورفی، حوزه مطالعاتی رهبری و مدیریت آموزشی، بازشناختی و بازسازی مدارس، چشم انداز رهبری مدرسه، رهبری مثبت.

تاریخ دریافت: ۷ مهر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱ آبان ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۹ آذر ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۳۰ آذر ۱۴۰۳

این نشریه توسط انتشارات آکادمی
علوم منتشر می گردد.



This work is licensed under Creative Commons Attribution 4.0 International. To view a copy of this license, visit <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>

مقدمه

جوزف مورفی^۱ در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۵۰ در ایالات متحده به دنیا آمد. او تحصیلات خود را در رشته‌های مرتبط با آموزش و مدیریت ادامه داد و دکترای خود را در زمینه آموزش از دانشگاه وندربیل^۲ دریافت کرد. پس از اتمام تحصیلات، به عنوان استاد، در این دانشگاه مشغول به تدریس شد و به پژوهش در حوزه‌های مرتبط با رهبری آموزشی و مدیریت مدارس پرداخت. مورفی همچنین، رئیس و دانشیار دانشکده آموزش پیبادی^۳ در دانشگاه وندربیل و یکی از اعضای هیئت علمی دانشگاه ایلینویز^۴ و دانشگاه ایالتی اوهایو^۵، به عنوان استاد آموزش و پرورش ویلیام ری فلشر^۶ بوده است. او به عنوان مدیر مدارس دولتی و مدیر ناحیه‌ای و ایالتی و نیز به عنوان دستیار اجرایی معاون ارشد آموزش عمومی در کالیفرنیا، خدمت کرده است. در جایی دیگر او به عنوان رئیس مؤسس آکادمی رهبری مدیران اوهایو فعالیت کرده است. جوزف مورفی همچنین، "معاون رئیس انجمن تحقیقات آموزشی آمریکا"^۷ و "مؤسس کنسرسیوم گواهی رهبران مدارس بین ایالتی"^۸ بوده است. مورفی در زمینه مدیریت و رهبری آموزشی ۲۰ کتاب را تألیف، ۱۲ اثر را ویرایش و مقالات زیادی را منتشر کرده است. همچنین "ویراستاری کتاب راهنمای مدیریت آموزشی" (۱۹۹۹)، و "سردبیری سالنامه انجمن ملی برای مطالعه آموزش"^۹ (۲۰۰۲)، از جمله فعالیت‌های ارزشمند او در حوزه رهبری و مدیریت آموزشی به‌شمار می‌آید. حیطه فعالیت مورفی در زمینه بهبود مدارس با تأکید ویژه بر رهبری و سیاستگذاری آموزشی است. به طور کلی، جوزف مورفی نه تنها به عنوان یک پژوهشگر و یکی از شخصیت‌های برجسته در حوزه مدیریت آموزشی شناخته شده است بلکه یک پیشگام در زمینه توسعه نظریه‌ها و مدل‌های جدید رهبری آموزشی با هدف ارتقای کیفیت آموزش و یادگیری در مدارس محسوب می‌شود.

جوزف مورفی در آثار خود به مباحثی چون "رهبری آموزشی"، "آماده‌سازی رهبران مدارس" و "بازسازی مدارس" توجه ویژه‌ای دارد. او سعی دارد، با استفاده از رویکردهای علمی و پژوهشی، چالش‌های موجود در سیستم‌های آموزشی را شناسایی کند و راهکارهای مؤثری برای حل آن‌ها ارائه دهد. مورفی بر این باور است که "رهبری آموزشی باید فراتر از مدیریت باشد" که با

¹ Joseph F. Murphy

² Vanderbilt

³ Peabody

⁴ Illinois

⁵ Ohio

⁶ William Ray Flesher

⁷ American Educational Research Association (AERA)

⁸ The Interstate School Leaders Licensure Consortium (ISLLC)

⁹ National Society for the Study of Education (NSSE)

تأکید بر اهمیت رهبری مؤثر، نیاز به ایجاد "فرهنگ همکاری" و "ایجاد محیط‌های یادگیری مثبت" میان معلمان، مدیران و والدین را بررسی می‌کند.

لزوم بازساختی و بازسازی مدرسه از دیدگاه مورفی

جوزف مورفی در کتاب "بازسازی مدارس: دریافت و ارزیابی پدیده‌ها" که در سال ۱۹۹۱ توسط "انتشارات دانشکده معلمان" منتشر شد؛ انگیزه و هدف اغلب تلاش‌ها برای **تجدید ساختار** و بازبینی فعالیت‌های آموزشی فعلی و حرکت مدارس به سمت اشکال جدید حاکمیت و مدیریت را وجود عواملی مانند؛ "تغییرات مهم در ساختار سیستم اجتماعی"^۱ و "تغییر در استدلال‌های کلاسیک"^۲ می‌داند. مورفی استدلال‌های کلاسیک برای تفویض اختیار در سیستم‌های آموزشی را به استدلال‌های سیاسی و اقتصادی تقسیم‌بندی می‌کند. او در پی پاسخ به چالش‌ها و ناکامی سیستم‌های آموزشی که در ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ به وضوح نمایان بوده است، به بررسی لزوم بازسازی مدارس^۳ می‌پردازد و استدلال‌های کلاسیک برای "تمرکززدایی سازمانی" و عوامل ویژه لزوم و اجرای اصلاحات را مورد بررسی قرار می‌دهد. مورفی مواردی برای درک لزوم بازبینی در نگرش به ساختار کلی آموزش را چنین بیان می‌کند؛ **تجدید ساختار** شامل "تغییر اساسی در دیدگاه ما از رابطه بین مدرسه و بافت اجتماعی آن است". از این رو "مفاهیم ریشه‌دار تاریخی مدارس" به عنوان مفاهیم انحصاری مرسوم یا سیستم‌های تفویض اختیار، در حال فروپاشی هستند (بوید، ۱۹۹۰؛ بوید و هارتمن^۴، ۱۹۸۸) از طرفی با بروز تغییرات قابل توجه در نحوه ارتباط "دولت‌ها با مدارس"، می‌بینیم که "اصل سازماندهی" و "اصل مدیریت دانش مدرسه" در حال از دست دادن (میچل^۵، ۱۹۹۰) جایگاه خود برای اداره سیستم‌های آموزشی هستند. علاوه بر این، یک "فیزیک اجتماعی"^۶ جدید (کمبل^۷ و همکاران، ۱۹۸۷، ص ۲۶) که نوید تغییر چشمگیر ماهیت "روابط اجتماعی در مدارس" را می‌دهد، در حال ظهور است. از دیگر دلایل لزوم بازسازی مدارس از دیدگاه مورفی "جایگزینی سیستم‌های غیرمتمرکز" (گاتری^۸، ۱۹۸۶؛ ام جی مورفی و هارت^۹، ۱۹۸۸)، قابل کنترل و حرفه‌ای (دیوید^{۱۰}، ۱۹۸۹؛ هیوستون^{۱۱}، ۱۹۸۹)، "به جای ساختارهای سازمانی، سلسله مراتبی و بوروکراتیک" است

¹ Social System

² Classical Arguments

³ Reconstruction of Schools

⁴ Boyd & Hartman

⁵ Mitchell

⁶ Social Physics

⁷ Campbell

⁸ Guthrie

⁹ Murphy, M.J & Hart

¹⁰ David

¹¹ Houston

که برای مدارس طی ۸۰ سال گذشته تعریف شده‌اند و این را می‌توان به عنوان یک پارادایم جدید برای "بازساختی و بازسازی مدیریت مدرسه" در نظر گرفت (وایس^۱، ۱۹۸۹، ص ۳۰۳). مورفی تأکید می‌کند، با بازسازی ساختاری و ایجاد سازمان‌های فراصنعتی جدید، تغییرات بسیار اساسی در نقش‌ها، روابط و مسئولیت‌ها به وجود آمده است که الگوهای سنتی روابط در آن تغییر می‌کند (سیلی، ۱۹۸۸، ص ۳۵)، اقتدار جریان‌های سلسله مراتبی در آن کمتر می‌شود (کلارک و ملوی^۲، ۱۹۸۹) و تعاریف نقش در آن کلی‌تر و انعطاف‌پذیرتر هستند (کورکوران^۳، ۱۹۸۹). بر این اساس، استقلال و انزوا با کار مشارکتی جایگزین خواهد شد و این در حالی رخ می‌دهد که جهت‌گیری ساختار سنتی، تحت الشعاع "تمرکز بر عنصر انسانی" است که در آن نقش افراد بیشتر از فعالیت آنها مورد توجه قرار می‌گیرد. از دیدگاه مورفی "رهبری مفهومی است که در بستر اجتماعی مدرسه شکل می‌گیرد" بنابراین چالش‌ها و ناکامی‌های نظام آموزشی را با تأکید بر بافت اجتماعی مدرسه مورد بررسی قرار می‌دهد. مورفی در بررسی دیدگاه‌های انتقادی، به عنوان اساس بازسازی نظام آموزشی، به این نتیجه می‌رسد که "تحلیل‌های انتقادی بوروکراسی در آموزش و پرورش جدید نیستند" (کمپبل، فلمینگ، نیول و بنیون^۴، ۱۹۸۷، ص ۷۲-۸۰). تنها چیزی که اکنون متفاوت به نظر می‌رسد این است که منتقدان در مرکز زمین بازی می‌کنند؛ جایی که حجم نارضایتی‌ها بیشتر است (داونز^۵، ۱۹۶۷؛ المور^۶، ۸۰-۱۹۷۹؛ مورگان، ۱۹۸۶، ص ۳۵-۳۷).

ساختار حکمرانی مدرسه

مورفی اساس بازسازی به سوی نظام آموزش متعالی را تأکید مجدد بر اهمیت مدرسه می‌داند. مدرسه با شناخت ابعاد مؤثر بر عملکرد خود می‌تواند ویژگی‌هایی را که برای اثربخشی بیشتر تشخیص داده شده‌اند در بیان اهداف، انتخاب و مدیریت معلمان و تعیین خط‌مشی‌ها برجسته و اعمال کند. به زعم مورفی مدرسه باید تا حد زیادی خودراهبر^۷ شود. اگر قرار است تغییرات مهمی در سیستم آموزشی رخ دهد، تلاش‌های بازسازی باید ابتدا بر سطح محلی متمرکز باشد و از آنجا هدایت شود. بنابراین مورفی تمرکززدایی^۸ از ساختار حکمرانی مدرسه را در چند سطح بررسی می‌کند؛

1. Wise

2. Clark & Meloy

3. Corcoran

4. Fleming & Newell & Bennion

5. Downs

6. Elmore

7. Self Directing

8. Decentralization

۱. سازمان: مدیریت مدرسه محور

مورفی با نگاه سازمانی به ساختار حکمرانی مدرسه، مدیریت مدرسه محور^۱ را ارائه می‌دهد. مدیریت مدرسه محور "سیستمی که برای بهبود آموزش از طریق افزایش اختیارات بازیگران در مدرسه طراحی شده است" (کلون و وایت^۲، ۱۹۸۸) و یک سیستم مدیریت آموزشی است که در آن مدرسه "واحد اولیه تصمیم‌گیری آموزشی" به شمار می‌آید (لیندالو^۳، ۱۹۸۱).

مدیریت مدرسه‌محور، از نظر مفهومی، تغییر شکل **ساختارهای حکمرانی**، به عنوان شکلی از تمرکززدایی است که در آن "مدرسه به عنوان اولین واحد بهبود سیستم آموزشی" شناخته می‌شود و پایه و اساس آن توزیع مجدد اختیارات برای تصمیم‌گیری، به عنوان نخستین محرک عوامل مؤثر در بهبود است (ما لن^۴ و همکاران، ۱۹۸۹، ص ۱). وقتی این تعاریف و توصیفات مشابه را از "مدیریت مدرسه محور" ارائه می‌کنیم، دو عنصر به طور مداوم ظاهر می‌شوند: **تمرکززدایی ساختاری** و **تفویض اختیار**. تمرکززدایی ساختاری به طور کلی مستلزم تجزیه واحدهای سازمانی بزرگتر به واحدهای کوچکتر و پاسخگوتر است. همانطور که بیر^۵ (۱۹۸۹)، به درستی اشاره می‌کند؛ به طور کلی، تمرکززدایی ساختاری بر اساس سازمان مدرن، «مجموعه انعطاف‌پذیری است که کنترل محوری در نقاط مهم و استراتژیک را حفظ می‌کند اما به واحدها به عنوان عامل کارآفرین اجازه می‌دهد که سازمان خود — در اینجا مدرسه خود — را تشکیل دهند». "تفویض اختیار" مفهوم اساسی دیگر در "مدیریت مدرسه محور" است (دیوید، ۱۹۸۹b؛ لیندکویست و موریل^۶، ۱۹۸۹). تحت این سیستم حکمرانی، در واقع مدارس توسط منطقه اداره نمی‌شوند (ام جی مورفی و هارت، ۱۹۸۸؛ بیر، ۱۹۸۹)، و "تغییرات گسترده‌ای در **روابط اولیه** و **مسئولیت‌پذیری** به وجود می‌آید" (فین و کلمنتز^۷، ۱۹۸۹). بنابراین "کنترل و نفوذ محلی گسترده و به مدارس مسئولیت بیشتری برای امور خود داده می‌شود" (بیر، ۱۹۸۹؛ وات کینز و لوسی^۸، ۱۹۸۹). "استراتژی بهبود مدرسه، تغییر پایین به بالا است". مزایای مورد انتظار از واگذاری اختیارات به مدرسه، از اینکه مدارس بر سرنوشت خود مسلط شوند، عبارتند از: "توجه بیشتر به مسائل مربوط به برابری" (موژکوفسکی^۹ و فلمینگ، ۱۹۸۸)؛ "برنامه‌های آموزشی قوی‌تر برای عملکرد بهتر دانش‌آموزان" (لیندکویست و موریل، ۱۹۸۸؛ موژکوفسکی و فلمینگ، ۱۹۸۸)؛ و "رضایت بیشتر در بین کارکنان و اعضای مدرسه" (لیندکویست و موریل، ۱۹۸۸).

¹. School-based Management (SBM)

². Clune & White

³. Linde low

⁴. Ma len

⁵. Beare

⁶. Lindquist & Muriel

⁷. Finn & Clements

⁸. Watkins & Lusi

⁹. Mojkowski

۲. مدرسه: تصمیم‌گیری مشترک

اصلاحات واقعی و اساسی، به توانایی و تمایل ما برای مفهوم‌سازی مجدد نقش و اختیار معلمان بستگی دارد (سولتیس، ۱۹۸۸، ص ۲۴۱). مدیریت مدرسه محور در درجه اول تغییر در سلسله مراتب سازمانی در مدرسه است. همان‌طور که در بالا ذکر شد، تغییرات ساختاری اغلب با واگذاری اختیار و انتقال نفوذ و اقتدار از بالا به پایین همراه است.^۱ توزیع مجدد اختیارات بین سطوح سازمانی^۲ و "سهم هریک از بازیگران مدرسه در نفوذ ناشی از اختیارات جدید" دو مسئله مجزا است که باید به آن توجه شود (لیندالو، ۱۹۸۱) و مورفی "تصمیم‌گیری مشترک" و "توزیع اختیارات واگذار شده" بین اعضای جامعه مدرسه را به عنوان دو جنبه جداگانه از "تجدید ساختار" بررسی می‌کند.

استراتژی‌ها برای گسترش نقش معلمان در تصمیم‌گیری، مؤلفه‌های کلیدی در اغلب گزارش‌های به دست آمده از اصلاحات و تجدید ساختار هستند. بر اساس فرضیات، "استقلال یک حرفه در تصمیم‌گیری تا حد قابل توجهی به ماهیت آن حرفه بستگی دارد" (گودلاد، ۱۹۸۹). از این رو فرض اساسی مورفی این است که معلمان باید توانمند شوند زیرا تدریس یک فعالیت اخلاقی است (گودلاد، سودر و سیروتینیک^۳، ۱۹۹۰) و این کارگزاران اخلاقی، برای پذیرش مسئولیت اعمال خود و ارتقاء ماهیت حرفه خود، باید آزادی عمل داشته باشند تا بر مبنای بهترین قضاوت خود تصمیم‌گیری کنند (بولین^۴، ۱۹۸۹، ص ۸۲). اکنون این باور فزاینده وجود دارد که بهبود واقعی آموزش به "توانمندسازی معلمان به عنوان رهبر" بستگی دارد. در این صورت موقعیتی که در آن با معلمان به عنوان "اعمال‌کنندگان قدرت در کلاس" (سایزر^۵، ۱۹۸۴) یا "دارایی مدرسه" (بیر، ۱۹۸۹)، "یا کارگران خط مونتاژ" (پرپل^۶، ۱۹۸۹) رفتار می‌شود، به موقعیتی که در آن معلمان به سمت **اقتدار و رهبری** سوق داده می‌شوند، تغییر می‌کند (ویس، ۱۹۸۹؛ سولتیس، ۱۹۸۸). استراتژی‌های بازسازی در این زمینه تا به امروز شامل موارد زیر است: (۱) ارائه اختیارات رسمی برای تصمیم‌گیری و ارائه سایر راه‌های نفوذ به معلمان (کانلی، ۱۹۸۸، ۱۹۸۹) در جهت کمک به آنها برای مشارکت در اداره مدرسه و به دست آوردن کنترل بر محیط کاری خود به ویژه بر ساختارهای مدرسه که از گذشته حداقل کنترل را به معلمان واگذار کرده‌اند (کاسنر-لوتو^۵، ۱۹۸۸؛ سیکلر^۶، ۱۹۸۹) (۲) ایجاد فرصت‌هایی برای توسعه حرفه‌ای

1. Good lad & Soder & Sirotnik

2. Bolin

3. Sizer

4. Purpel

5. Casner-Lotto

6. Sickler

(موژکوفسکی و فلمینگ، ۱۹۸۹؛ سیکلر، ۱۹۸۹) و (۳) ایجاد قوانینی در سطح ناحیه که از حرفه‌ای بودن معلم حمایت می‌کند (کاسنر-لوتو، ۱۹۸۸؛ سیکلر، ۱۹۸۹).

در بحث بازسازی مدارس این باور وجود دارد که مدارس چنان عمیقاً در باتلاقی از قوانین و نسخه‌های نظارتی فرو رفته‌اند که حتی اگر مدرسه غیرمتمرکز و معلمان توانمند شوند، تلاش‌های محلی برای بهبود، احتمالاً در نطفه خفه خواهند شد. از آنجایی که رهایی از کنترل‌های بیرونی، نقطه کلیدی در **اصلاحات تحول آفرین** است؛ محدودیت‌های سازمانی—محیطی و محدودیت‌های مرتبط با بافت مدرسه توجه زیادی را در بررسی تجدید ساختار سیستم آموزشی به خود جلب می‌کنند.

برخی از تحلیل‌گران به این نتیجه رسیده‌اند که بازسازی مجدد مدرسه نیاز به بازنگری در "دیدگاه سنتی مدیریت کار" دارد که روابط بین معلمان و هیئت‌مدیره مدارس را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد یا همان‌طور که رالیس (۱۹۹۰) بیان می‌کند؛ "در مدارس آینده، الویت مدیریت مدارس به اولویت‌های مدیریت کار باید شبیه‌تر شوند" (ص ۲۰۲). این محققین اشاره کرده‌اند که مفاهیم اساسی موجود در طرح‌های بازسازی اغلب به "قلب دکرترین اتحادیه کارگری" ضربه می‌زند (فین و کلمنتز، ۱۹۸۹، ص ۱۶؛ کاسنر-لوتو، ۱۹۸۸). ناسازگاری بین الزامات بازسازی یعنی پاسخ‌ها و راهکارهای انعطاف‌پذیر در برابر ویژگی‌ها و نیازهای دانش‌آموزان در مدرسه (موژکوفسکی و فلمینگ، ۱۹۸۹؛ ص ۶) و اصول قراردادی سنتی یعنی الزام یکسانی قوانین برای همه نشان‌دهنده این ادعای محققان در عدم تطابق مدیریت کار و مدیریت مدرسه در تجدید ساختار حکمرانی است (فین و کلمنتز، ۱۹۸۹).

تا به امروز تلاش برای مقابله با موانع تحمیل شده توسط سلسله مراتب کاری متعارف در "مدیریت کار" به دو شکل صورت گرفته است؛ اولین و بنیادی‌ترین آن شامل «تلاش‌هایی برای تقویت مدیریت مدرسه محور و تصمیم‌گیری مشترک با جایگزینی "مدل چانه‌زنی صنعتی"^۱ توسط تعیین اصول جدید برای "روابط بین معلمان و مدیران" در جهت رهایی از وضع حاکم و ایجاد مشارکت و تشویق برای بهبود مدرسه می‌باشد» (برادلی^۲، ۱۹۹۰، ص ۷ مارس، ص ۱۰). این تلاش‌های سیستمی، اصول اساسی و چارچوب‌های مفهومی در ارتباط بین مدیریت و نیروی کار را تغییر می‌دهند. در حالی که توصیف کامل این تلاش‌های اولیه دشوار است، اما می‌دانیم که بر پایه همکاری و حرفه‌گرایی در مقابل منافع شخصی و کنترل بوروکراتیک استوار هستند.

^۱. Industrial Bargaining

^۲. Bradley

۳. مدرسه و جامعه: توانمندسازی والدین، گسترش جامعه مدرسه

آخرین سطحی که مورفی در کتاب خود، به عنوان یکی دیگر از سطوح تمرکززدایی، معرفی می‌کند؛ تأکید بر افزایش مشارکت فعال والدین در آموزش فرزندان (برخلاف مشارکت سطحی) است. همچنین تأکید بیشتر بر فراتر رفتن والدین از مدرسه برای بالا بردن سطح مشارکت و ایجاد تعهد در سایر اعضای جامعه نسبت به مدرسه با همکاری مشاغل منطقه، مؤسسات و دانشگاه‌های محلی که نقش مهمی در تلاش برای طراحی مجدد مدارس کشور ایفا می‌کنند. **حمایت و تعهد جامعه** از عوامل مهم موفقیت در بازسازی مدارس هستند (هاروی و کراندال^۱، ۱۹۹۸؛ ص ۱۴). استعاره **مشارکت شامل**؛ "تلاش برای گسترش جامعه مدرسه، برای متحد کردن والدین، مربیان حرفه‌ای، مشاغل، دانشگاه‌ها، بنیادها و عموم مردم در یک نیروی جمعی است که به بهبود مدرسه برای همه دانش‌آموزان اختصاص داده شده است". سیاست‌ها و برنامه‌های موفق نمی‌توانند صرفاً بر دانش‌آموزان متمرکز شوند بلکه باید به طور همزمان نیازهای دو نسل والدین و فرزندان را برطرف کنند، زیرا آنها به یکدیگر وابسته هستند (جنینگ^۲، ۱۹۹۰. ص ۸؛ افسران ارشد مدارس دولتی، ۱۹۸۹).

نقش‌ها و مسئولیت‌های ساختاری

افرادی که خواهان بازسازی و اصلاحات برای توانمندسازی معلمان هستند، تغییرات جامعی را در عملکرد معلمان مد نظر دارند و از این‌رو درصدد بازسازی مدارس برآمدند. در واقع، تعدادی از محققان معتقدند که توسعه نقش‌های رهبری جدید برای معلمان در رأس "موج بازسازی" (اسمایلی و دنی^۳، ۱۹۸۹، ص ۲) قرار دارد. در ارائه اهداف این تحلیل، تغییرات به سه دسته تقسیم می‌شوند: "گسترش مسئولیت‌ها"، "نقش‌های حرفه‌ای جدید" و "فرصت‌های شغلی جدید" (جدول شماره ۱ را ببینید) (مورفی، ۱۹۹۱).

درحالی‌که این دسته‌بندی نشان‌دهنده طبقه‌بندی‌های مهم در فرصت‌های مشارکت معلمان در مدارس است؛ این تغییرات با "توزیع قدرت و رهبری" (ام جی مورفی و هارت، ۱۹۸۸) و با گسترش "نقش‌ها و مسئولیت‌های معلمان، فراتر از تکالیف کلاسی معمول"، مشخص می‌شوند.

^۱. Harvey & Crandall

^۲. Jennings

^۳. Denny

جدول ۱: طراحی مجدد کار معلم (مورفی، ۱۹۹۱)

نقش‌های جدید، ساختاری	نقش‌های جدید، مفهومی
مسئولیت‌های گسترش یافته	همکار
	تصمیم گیرنده
نقش‌های حرفه‌ای جدید	رهبر
	خط‌دهنده
فرصت‌های شغلی جدید	عمومی
سازمانی-حرفه‌ای	
■ بهبود شرایط شغلی تدریس ■ استقلال و کنترل معلم ■ تعامل دانشگاهی ■ رشد حرفه‌ای	

"طراحی مجدد کار معلم" بر پایه برخی از مقدمات مهم است. "تدریس یک فعالیت اخلاقی است" و از این رو باید تحت کنترل معلمان باشد (انگوس^۱، ۱۹۸۸؛ بولین، ۱۹۸۹). دوم این که "معلمان روشنفکر هستند" و بنابراین باید نقش رهبری را در مورد ماهیت و اهداف مدرسه ایفا کنند (جیروکس^۲، ۱۹۸۸). در یک استدلال مبتنی بر ابعاد حرفه‌ای تدریس (پتری^۳، ۱۹۹۰)، به عقیده اصلاح طلبانی که بر این اساس به بازسازی ساختار مدرسه می‌پردازند، "معلمی یک حرفه است و به این ترتیب باید

^۱. Angus

^۲. Giroux

^۳. Petrie

توسط قوانین حرفه‌ای به جای قوانین و مقررات بوروکراتیک هدایت شود" (بنیاد کارنگی برای پیشرفت آموزش^۱، ۱۹۸۶؛ کلارک و ملوی، ۱۹۸۹؛ ویس، ۱۹۸۹). خطوط پشتیبان این تحلیل از نظریه پردازان سازمانی گرفته شده است که به این نتیجه می‌رسند؛ مدل رهبری مرسوم مبتنی بر "اختیارات خطی"^۲ و "جایگاه نقش"^۳ رهبری در مدرسه ناکارآمد است (کلارک و ملوی، ۱۹۸۹؛ مککوبی^۴، ۱۹۸۸؛ مورفی، ۱۹۸۸). اصلاح طلبان در این دیدگاه معتقدند که ما باید به "رهبری برحسب تراکم و توزیع آن در سازمان" فکر کنیم (سرجیووانی^۵، ۱۹۸۹) بر این اساس مدارس باید اطمینان حاصل کنند که تعداد بیشتری از اعضای سازمان قادر به برعهده گرفتن بخش‌هایی از نقش رهبری هستند.

کلینتون^۶ (۱۹۸۷، ص. ۱۲)، معتقد است؛ نقش‌های رهبری، مشترک بوده اما "رهبری و اقتدار سازه‌های جداگانه‌ای هستند" (هایفتز^۷، ۱۹۸۸؛ مورفی، هالینگر، و میتمن^۸، ۱۹۸۳) و اینکه "رهبری بیشتر از ارائه راهبردها به تخصص مرتبط است" (انجمن کالج‌های آمریکا برای آموزش معلمان^۹، ۱۹۸۸؛ هایفتز، ۱۹۸۸). از این رو گسترش نقش رهبری معلمان برای بازسازی مهم تلقی می‌شود.

از طرفی در تجدید ساختار، تمرکز مدرسه باید از آموزش به یادگیری تغییر می‌کند (بنیاد کارنگی برای پیشرفت آموزش، ۱۹۸۹؛ ص. ۳۸). تغییرات آموزشی در مدارس که فرآیندهای آموزشی خود را بازسازی می‌کنند، به اندازه تغییرات درسی، جامع و ریشه‌ای خواهند بود. در اساسی‌ترین بازنگری و تغییرات از **معلم‌محوری** به **یادگیرنده‌محوری**، تأکید بر دانش آموز است نه بر سیستم تحویل. در این دیدگاه دانش‌آموزان به عنوان "تولیدکنندگان دانش" و معلمان به عنوان "مدیر درتجارب یادگیری دانش‌آموزان" دیده خواهند شد (هاولی، ۱۹۸۹، ص. ۳۲؛ سلی، ۱۹۸۰). براین اساس است که دیدگاه «کوزه‌ها و لیوان‌ها»^{۱۰} در آموزش تأثیر خود را از دست خواهد داد (هاولی، ۱۹۸۹؛ سلی، ۱۹۸۸).

^۱. Carnegie Foundation for the Advancement of Teaching

^۲. Online Authority

^۳. Role Position

^۴. Maccoby

^۵. Sergiovanni

^۶. Clinton

^۷. Heifetz

^۸. Mitman

^۹. American Association of Colleges for Teacher Education (AACTE)

^{۱۰}. کوزه‌ها استعاره از معلمان و لیوان‌ها استعاره از دانش‌آموزان است.

نقش رهبری و چشم‌انداز مدرسه

جوزف مورفی در یکی دیگر از مقالات خود با عنوان؛ "چشم‌انداز: چارچوب اساسی" (۲۰۱۴)، پژوهش‌هایی پیرامون چشم‌انداز مدرسه و نقش رهبری مدرسه انجام داده‌است که در این مقاله به بازخوانی مباحث کلیدی و یافته‌های به دست آمده می‌پردازیم. ادبیات پژوهشی در مورد رهبری نشان می‌دهد که چشم‌انداز به طور معمول در سازمان‌های مؤثر برجسته است. در مطالعات مربوط به این سازمان‌ها استدلال می‌شود که «تعهد به چشم‌انداز مشترک» (هارگریوز^۱، ۱۹۹۵، ص ۴۲)، نقشه راه مورد نیاز برای مؤثر بودن یک سازمان را فراهم می‌کند. همچنین چشم‌انداز در مطالعات مدارس موفق و رهبران مؤثر نیز وجود دارد (بریک، لی، و هالند^۲، ۱۹۹۳؛ الت و لوگان^۳، ۱۹۹۰؛ رایبسنسون، لوید، و رو^۴، ۲۰۰۸). موفقیت مدرسه و یادگیری (نوتمن و هنری^۵، ۲۰۱۱، ص ۳۸۲)، به طور تجربی به هم مرتبط هستند (دسیمون^۶، ۲۰۰۲؛ ویلسون^۷ و کورکوران، ۱۹۸۸؛ گور، دریس‌دیل و مولفورد^۸، ۲۰۰۵). چشم‌انداز به ویژه در دوره‌های انتقال بزرگ و در زمان‌های بحرانی بسیار مهم است (مورفی، ۲۰۰۸؛ دی، هریس، هادفیلد، تولی، و برسفورد^۹، ۲۰۰۰؛ پاتر، رینولدز، و چپمن^{۱۰}، ۲۰۰۲). محققان همچنین گزارش می‌دهند که مدیر به طور کلی شخصیت اصلی در حصول اطمینان از ایجاد چشم‌انداز مدرسه است (آستین، ۱۹۷۸؛ مورفی، ۲۰۰۷؛ ادموندز و فردریکسن^{۱۱}، ۱۹۷۸؛ لیثوود، لوئیس، اندرسون، و والستروم^{۱۲}، ۲۰۰۴). یافته‌ها نشان می‌دهد ارتباط نسبتاً قوی بین کار مدیران در ساختار بندی (دی و همکاران، ۲۰۰۰؛ فولان^{۱۳} و هارگریوز، ۱۹۹۶) اهداف بلند مدت^{۱۴}، اهداف کوتاه مدت^{۱۵}، معیارها^{۱۶} و اثربخشی مدرسه وجود دارد (گلدترینگ و پاسترناک^{۱۷}، ۱۹۹۴). تعجب آور نیست که کار چشم‌انداز جزء مشخصه هر چارچوب مهم رهبری مدرسه است که از دهه ۱۹۸۰ شروع می‌شود و تا امروز ادامه دارد. مورفی در این مقاله به طور شفاف توضیح می‌دهد که

¹. Hargreaves
². Bryk & Lee & Holland
³. Ellet & Logan
⁴. Robinson & Lloyd & Rowe
⁵. Notman & Henry
⁶. Desimone
⁷. Wilson
⁸. Gurr & Drysdale & Mulford
⁹. Day & Harris & Hadfield & Tolly & Beresford
¹⁰. Potter & Reynolds & Chapman
¹¹. Edmonds & Frederiksen
¹². Leithwood & Louis & Anderson & Wahlstrom
¹³. Fullan
¹⁴. Mission
¹⁵. Goals
¹⁶. Expectations
¹⁷. Goldring & Pasternack

"چشم‌انداز چیست". او در پژوهش خود و در ردیابی آثار محققان نه تنها یافته‌های تجربی بلکه نقاط قوت و ضعف آنها را تجزیه و تحلیل می‌کند.

مورفی چشم‌انداز را در سه حوزه متمایز اما مرتبط ارائه می‌کند: اهداف بلندمدت، که به ارزش‌ها و هدف کلی می‌پردازد. اهداف کوتاه‌مدت که جهت را مشخص می‌کنند و معیارها، که اهداف خاصی را تعیین می‌کنند. به نظر می‌رسد که هر سه این‌ها برای ایجاد چشم‌انداز و تأثیر بر یادگیری دانش‌آموزان لازم هستند (گری، هاپکینز، رینولدز، ویلکاکس، فارل، و جسون^۱، ۱۹۹۹؛ گرون^۲، ۲۰۰۹؛ لیثوود و همکاران، ۲۰۰۶).

اهداف بلند مدت

در گسترده‌ترین سطح، چشم‌انداز درباره اهداف و جنبه‌های اخلاقی است (اورباخ، ۲۰۰۷؛ بارنت، مک کورمیک، و کانرز، ۲۰۰۱؛ دی، ۲۰۰۵) مفاهیمی که ارزش‌ها و باورهای ساخته شده‌اند که برنامه آموزشی را تعریف می‌کنند و جو مدرسه را به شیوه‌هایی در جهت بهبود یادگیری دانش‌آموزان شکل می‌دهند. (کریمز و ریزگت^۳، ۱۹۹۶؛ دینهام^۴، ۲۰۰۵؛ سیو^۵، ۲۰۰۸)، "اساس اهداف بلندمدت، بهبود مدرسه است".

اهداف بلندمدت بر برنامه آموزشی و جو یادگیری تأثیر می‌گذارد که به نوبه خود رفتارهای معلمان و دانش‌آموزان را شکل می‌دهد (مورفی، ۲۰۰۰، ۲۰۱۳). همان‌طور که میچل و ساکنی (۲۰۰۶) دریافتند، از آنجایی که "مدارس سیستم‌هایی هستند که به طور ضعیفی به هم پیوسته‌اند" (کوهن، مارس، و اولسن^۶، ۱۹۷۲؛ مایر و روان^۷، ۱۹۷۵، ویک^۸، ۱۹۷۶) "فاقد اهداف روشن هستند". در چنین شرایطی، تمایل طبیعی به تلاش برای جداسازی وجود دارد، اثری که با "ماهیت نظم‌گریز مدرسه" تشدید می‌شود (مورفی، ۱۹۸۲). اهداف کلی با ایجاد مرزهایی که در آن "مدرسه" اتفاق می‌افتد، شروع به منسجم کردن سیستم‌ها

¹. Gray & Hopkins & Reynolds & Wilcox & Farrell & Jesson

². Gronn

³. Creemers & Reezigt

⁴. Dinham

⁵. Siu

⁶. See Cohen & March & Olsen

⁷. Meyer & Rowan

⁸. Meyer & Rowan

می‌کند (لوئیس و مایلز^۱، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱؛ موریسی^۲، ۲۰۰۰). منظور از انسجام (هالینگر و هک^۳، ۱۹۹۸؛ لوئیس، درتزکه، و والستروم^۴، ۲۰۱۰) ختم همه چیز حول ارزش‌ها و باورهای مشترک است (ناتمن و هنری^۵، ۲۰۱۱).

اهداف بلندمدت در یک مدرسه مؤثر در بافت آکادمیک مدرسه تعریف و تثبیت می‌شود (هوی، هانوم، و شنن-موران^۶، ۱۹۹۸؛ می و سوپوویتز^۷، ۲۰۱۱؛ وینزکی و وینفیلد^۸، ۱۹۷۹) و بر یادگیری دانش‌آموزان (بلاس و بلاس^۹، ۲۰۰۴؛ نوتمن و هنری، ۲۰۱۱؛ اور، برگ، شور و مایر^{۱۰}، ۲۰۰۳) و موفقیت تحصیلی آنها (دیهنام، ۲۰۰۵؛ هالینگر و بیچمن، ۱۹۹۶) تأکید می‌کند. هدف کلی با تمرکز بر زمینه تحصیلی، برنامه آموزشی را هدف قرار می‌دهد (کاتن^۹، ۲۰۰۰؛ سوپوویتز و همکاران، ۲۰۱۰). رهبران مؤثر درصدد توسعه اهداف کلی نتیجه‌گرا هستند (مورفی، ۱۹۹۰؛ سوپوویتز و پوگلینکو^{۱۰}، ۲۰۰۱، سویی^{۱۱}، ۱۹۸۲). این پیامدها، معیارهایی را به‌طور کلی برای یادگیری دانش‌آموزان (لیثوود، ۲۰۰۵) و نشانگرهایی برای پیشرفت آنها به‌طور خاص ارائه می‌دهند (هالینگر و هک، ۱۹۹۸؛ تایمپرلی، ۲۰۰۹؛ واترز، مارزانو، و مک‌نالتی^{۱۲}، ۲۰۰۳). مدارس مؤثر، بهبود مستمر در اهداف بلند مدت را مهم می‌دانند (انسس^{۱۳}، ۲۰۰۳؛ کرام و شرمن^{۱۴}، ۲۰۰۸؛ جکسون^{۱۵}، ۲۰۰۰) و حتی قوانین و هنجارهای رضایت‌بخش به‌طور مداوم به چالش کشیده می‌شوند. ریسک‌پذیری ترویج می‌شود و همیشه میل به تغییر وجود دارد (بلر^{۱۶}، ۲۰۰۲؛ فاستر و سنت هیلر^{۱۷}، ۲۰۰۳؛ لوئیس و مایلز، ۱۹۹۱). اهداف بلند مدت در مدارس مؤثر با قوانین مسئولیت‌پذیری مشترک مشخص می‌شوند (ادموندز، ۱۹۷۹؛ هوبرمن، پریش، هانان، آرلانز، و شامبا^{۱۸}، ۲۰۱۱). فرهنگ مسئولیت‌پذیری پدیدار (نویسنده، ۱۹۹۲؛ بارکر، ۲۰۰۱؛ می و سوپوویتز، ۲۰۰۶) و جایگزین "سنت‌های برون‌سپاری مسئولیت" می‌شود (بریک و همکاران، ۲۰۱۰؛ اسپیلین، دیاموند، واکر، هالورسون، و جیتا^{۱۹}، ۲۰۰۱، می و سوپوویتز، ۲۰۰۶). و این جایگزینی در واقع "موفقیت یک تلاش جمعی است" (هارگرویز، ۱۹۹۷؛ مک لافلین و تالبرت^{۲۰}، ۲۰۰۱).

¹. Louis & Miles

². Morrissey

³. Hallinger & Heck

⁴. Louis & Dretzke & Wahlstrom

⁵. Notman & Henry

⁶. Hoy & Hannum & Tshannen-Moran

⁷. May & Supovitz

⁸. Venezky & Winfield

⁹. Cotton

¹⁰. Poglinco

¹¹. Sweeney

¹². Waters & Marzano & McNulty

¹³. Ancess

¹⁴. Crum & Sherman

¹⁵. Jackson

¹⁶. Blair

¹⁷. Foster & St. Hilaire

¹⁸. Huberman & Parrish & Hannan & Arellanes & Shambaugh

¹⁹. Spillane & Diamond & Walker & Halverson & Jita

²⁰. McLaughlin & Talbert

تعیین اهداف کوتاهمدت و معیارها

اهداف کوتاهمدت

مورفی هدف‌گذاری را یکی از تأثیرگذارترین نقش‌هایی می‌داند که مدیران می‌توانند در ارتقای اثربخشی سازمان ایفا کنند (هولپیا، دووس، و راسل^۱، ۲۰۰۹؛ لوموتی^۲، ۱۹۸۹؛ رابینسون و همکاران، ۲۰۰۸). مدارس اغلب دارای اهداف مبهمی هستند، اهدافی که فاقد قدرت هدایت کنش‌ها، به ویژه رفتار معلمان هستند (مورفی، ۲۰۰۱؛ گودلاد، ۱۹۸۴؛ لیثوود و مونتگومری^۳، ۱۹۸۲). حتی زمانی که اهداف روشنی وجود داشته باشد، اغلب به شیوه‌هایی توسعه می‌یابند که نفوذ و اقتدار کارکنان مدرسه را ارتقا نمی‌دهند (مورفی، ۲۰۰۱؛ فولان و هارگریوز، ۱۹۹۶). مدرسی که در کمک به دانش‌آموزان برای دستیابی به اهداف، با عملکردهایی نتیجه‌گرا، مؤثر هستند، به طور گسترده اهداف تحصیلی مشترک و مشخصی دارند (برویر^۴، ۱۹۹۳؛ لیثوود و جانتزی^۵، ۲۰۰۵؛ رابینسون، ۲۰۰۷)، اهدافی که دو ویژگی "رهبری مدرسه و کیفیت سازمان‌دهی مدرسه" را در بر می‌گیرد. (رابینسون و همکاران، ۲۰۰۸، ص ۶۵۹). در دستیابی به اهداف درست باید محتوای اهداف و همچنین فرآیند توسعه اهداف مورد توجه قرار گیرد (هارگریوز، ارل و رایان^۶، ۱۹۹۶). سوپوویتز و پوگلینکو (۲۰۰۱، ص ۳-۴) ضمن اشاره به این نکته، نتیجه می‌گیرند؛ درحالی‌که اهداف کلی می‌توانند نقطه شروع باشند اما ارزش فزاینده رهبری آموزشی از پیوند تمرکز سازمانی مبتنی بر بهبود آموزشی با چشم‌اندازی روشن از کیفیت آموزشی ناشی می‌شود. بارت و مک کورمیک (۲۰۰۴) این را "تمرکز بر وظیفه"^۷ می‌نامند و استراهان^۸ (۲۰۰۳) از آن به عنوان "موضع یادگیری" یاد می‌کند. گلدنبرگ^۹ (۲۰۰۴) استدلال می‌کند که موضوع حیاتی، ایجاد یک مفهوم صریح و روشن است از آنچه مدرسه در تلاش است به انجام برساند. بنابراین «تمرکز تحصیلی» و «موضع یادگیری» ضروری هستند (برویر، ۱۹۹۳؛ دی و همکاران، ۲۰۰۰؛ رابینسون و همکاران، ۲۰۰۸). این دو عامل تأثیر مثبتی بر پیشرفت دانش‌آموزان دارند (بارنز و همکاران، ۲۰۱۰؛ مک دوگال^{۱۰} و همکاران، ۲۰۰۷؛ سیلینز و مولفورد^{۱۱}، ۲۰۰۴).

¹. Hulpia & Devoss & Rosseel

². Lomotey

³. Montgomery

⁴. Brewer

⁵. Jantzi

⁶. Earl & Ryan

⁷. Task Focus

⁸. Strahan

⁹. Goldenberg

¹⁰. McDougall

¹¹. Silins & Mulford

تقریباً نتایج به دست آمده از همه مطالعات در مورد رهبری مؤثر در بهبود مدرسه این است که اهداف باید واضح و مشخص باشند (گلدنبرگ، ۲۰۰۴؛ لیثوود و مونتگومری، ۱۹۸۲؛ پاتر و همکاران، ۲۰۰۲)، نه انتزاعی یا لازم به تفسیر (برور، ۱۹۹۳؛ گری. و همکاران، ۱۹۹۹؛ رابینسون، ۲۰۰۷). محققان همچنین گزارش می‌دهند که وضوح هدف در مدارس مؤثر، تخصیص و توسعه منابع انسانی و مالی را هدایت می‌کند (مورفی، ۱۹۹۰؛ گری و همکاران، ۱۹۹۹؛ هوبرمن و همکاران، ۲۰۱۱). اهداف کوتاه‌مدت که مدرسه را به اهداف بزرگ‌تر سوق می‌دهند، در این خصوص مهم تلقی می‌شوند (کاتن، ۲۰۰۳) زیرا به کارکنان اجازه می‌دهد تا پیروزی‌های کوتاه‌مدتی که موجب تقویت آنها می‌شود را تجربه کنند (بریک و همکاران، ۲۰۱۰؛ جانسون و آسرا، ۱۹۹۹). با این حال، مهم است که این پیروزی‌های کوتاه‌مدت از اهداف فراگیرتر مدرسه ناشی شود و از آن حمایت کند (لیثوود و مونتگومری، ۱۹۸۲؛ رابینسون و همکاران، ۲۰۰۸).

توسعه و برقراری ارتباط با اهداف

تجزیه و تحلیل در طول زمان بینش‌های مهمی در مورد روش‌های تعیین اهداف در مدارس مؤثر را نشان می‌دهد. یکی از نتایج مهم این تجزیه و تحلیل، اهمیت فرایندی است که نفوذ کارکنان را در تعیین اهداف تقویت می‌کند (دی و همکاران، ۲۰۰۰؛ فولان و هارگریوز، ۱۹۹۶). پژوهش‌ها مشارکت فردی در کار و مشارکت معلمان با یکدیگر را در این فرایند برجسته می‌کند (بلیر، ۲۰۰۲؛ لیثوود و جانتزی، ۲۰۰۵؛ رابینسون و همکاران، ۲۰۰۸).

رهبران آموزشی اطمینان حاصل می‌کنند که در صورت بررسی اهداف در بحث و گفت‌وگو با کارکنان، به طور دوره‌ای در طول سال تحصیلی، به‌ویژه در زمینه تصمیمات آموزشی، برنامه درسی و بودجه، "اهمیت اهداف مدرسه" به درستی درک خواهد شد. در این راستا همچنین از ارتباطات رسمی مانند: (بیانیه اهداف، نشریات داخلی (بولتن‌ها) برای کارکنان، مقالات در خبرنامه مدیریت یا سایت شورا، جلسات آموزشی کارکنان، نشست‌های والدین و معلمان، کتابچه راهنمای مدرسه) و تعاملات غیررسمی مانند: گفت‌وگو با کارکنان) برای برقراری ارتباط با "اهداف مدرسه" استفاده می‌شود (بلز و کربی^۲، ۲۰۰۹؛ کلاین^۳ و سوپوویتز، ۲۰۰۳؛ مک اوی^۴، ۱۹۸۷).

^۱. Johnson & Asera

^۲. Blase & Kirby

^۳. Klein

^۴. McEvoy

رهبران مؤثر نه تنها انرژی بیشتری را نسبت به همتایان خود در ارتباط با اهداف صرف می‌کنند بلکه در رساندن پیام‌های خود موفق‌تر به نظر می‌رسند (لوئیس و سیپولن^۱، ۱۹۸۷؛ مایلز، ۱۹۸۷). برای مثال، رادفورد^۲ (۱۹۸۵)، دریافت که معلمان در مدرسی که رهبران آموزشی فعالی دارند، آگاهی بیشتری نسبت به اهداف کلی و اهداف جزئی مدرسه دارند و می‌توانند به وضوح آن را بیان کنند. در حالی که همتایان آنها در مدارس با رهبری آموزشی کمتر مؤثر، فاقد درک مشترکی از اهداف و انتظارات کلی مدرسه هستند (کاتن، ۲۰۰۳؛ لیثوود و جانتزی، ۲۰۰۵؛ تیلور، ۱۹۸۶).

اجرای کردن اهداف

اهداف به عنوان یک مکانیسم قدرتمند برای انسجام سازمانی عمل می‌کنند (گلدترینگ و پاسترناک، ۱۹۹۴؛ رابینسون، ۲۰۰۷)، همچنین برای مدیران، در نقش اساسی هماهنگی اقدامات در سازمان‌های پیچیده، یک چارچوب را تشکیل می‌دهد (بریک و همکاران، ۲۰۱۰؛ مک دوگال و همکاران، ۲۰۰۷؛ رابینسون، ۲۰۰۷).

از جنبه فردی، اهداف قوی می‌توانند انگیزه‌های قدرتمندی برای کارکنان ایجاد کنند (داتنو، ۲۰۰۸؛ گایسل^۳، اسلیگز^۴، لیثوود و جانتزی، ۲۰۰۳؛ لیثوود و همکاران، ۲۰۰۶) و مریبان را برای دستیابی به استانداردهای بالاتر تشویق کند (آنسس، ۲۰۰۰؛ بارنت و مک کورمیک، ۲۰۰۴). تحقیقات نشان داده‌اند که اهداف دارای "اثر انرژی زا"^۵ هستند (لیثوود و همکاران، ۱۹۹۹؛ نیومن^۶، ۱۹۹۲)، و پتانسیل ایجاد کار مشترک برای از بین بردن دیوار بین آموزش و مدیریت مدرسه را دارند (نویسنده، ۲۰۰۵؛ فولان و هارگریوز، ۱۹۹۶؛ لوموتی، ۱۹۸۹). کار مشترک، به نوبه خود، می‌تواند تعهد و مسئولیت را تقویت کند (مورفی، ۲۰۱۳؛ هالینگر و هک، ۱۹۹۸، یانگز و کینگ^۷، ۲۰۰۲).

معیارها

از دیدگاه مورفی، معیارها لایه سوم چشم‌انداز مدرسه هستند که درک عملکرد را برای سازمان و کارکنان آن مشخص تر (دی، ۲۰۰۵؛ مولفورد و سیلینز، ۲۰۰۳) و بستری را برای تحقق اهداف ایجاد می‌کنند (دی و همکاران، ۲۰۰۰؛ گلدنبرگ، ۲۰۰۴). در طول چهار دهه گذشته، محققان نشان داده‌اند که معیارها پیامدهای سازمانی مهمی به همراه دارند (میلر^۸، ۱۹۹۵؛

¹. Cipollene

². Rutherford

³. Geijssel

⁴. Slegers

⁵. energizing effect

⁶. Newmann

⁷. Youngs & King

⁸. Miller

مگنوسون و دانکن^۱، ۲۰۰۶؛ شانون و بیلسم^۲، ۲۰۰۲). که البته این پیامدها همیشه مثبت نبوده است. معیارها بیشترین تأثیر خود را بر روی دانش‌آموزان در جهت منفی شکاف پیشرفت، به ویژه دانش‌آموزان خانواده‌های کم درآمد دارد (مورفی، ۲۰۱۰؛ هیوز^۳، ۲۰۰۳؛ میهان^۴ و همکاران، ۲۰۰۳) زیرا دستیابی به معیارها برای این دانش‌آموزان دشوار است و این منجر به گسترش شکاف پیشرفت بین همه دانش‌آموزان خواهد شد. معیارها همچنین ممکن است ادراک معلمان را از شکاف بین "آنچه مدرسه می‌خواهد انجام دهد" و "آنچه در حال حاضر انجام می‌شود" ارتقا دهد. از طرفی معیارها به تعریف درک کیفیت به صورت عینی کمک می‌کند (لیثوود و جانتزی، ۲۰۰۰). به این صورت که به معلمان کمک می‌کند تا ماهیت چالش برانگیز اهدافی را که در مدرسه دنبال می‌کنند، ببینند.

چشم انداز در عمل

عملیاتی سازی فرصت‌ها

جوزف مورفی در پژوهش فوق چارچوبی برای چشم انداز مدرسه ساخته است که هریک از این سه حوزه را برجسته می‌کند: **اهداف بلندمدت، اهداف کوتاه‌مدت و معیارها**. او اشاره می‌کند؛ ما می‌دانیم که مدارس بر اساس بافت بسیار پیچیده و سرمایه‌گذاری عمیق انسانی شکل می‌گیرند (نوتمن، هنری، لاتام، پوتاكا، اسلولی و راس^۵، ۲۰۰۹) که براساس حجم زیادی از خواسته‌های متنوع ذینفعان طبقه‌بندی شده‌اند؛ بنابراین، تحت این شرایط، غیرعادی نیست که چشم‌انداز از بین برود یا قدرت هدایت خود را از دست بدهد (بروکز، اسکرینر، و افراکورو^۶، ۲۰۰۴؛ هلر و فایرستون^۷، ۱۹۹۵؛ لیثوود و همکاران، ۱۹۹۹). چشم‌انداز اغلب به سادگی به یکی دیگر از موارد در لیست گسترده‌ای از چیزهای مهم تبدیل می‌شود. این یعنی درک معنای چشم‌انداز (برایمن^۸، ۲۰۰۴) به عنوان یک "ضرورت بوروکراتیک" به افراد القا می‌شود (لیثوود و همکاران، ۱۹۹۹، ص ۶۰).

بنابراین می‌دانیم که تلاش قابل توجهی برای حفظ چشم‌انداز در نقش اصلی مورد نیاز است (مورفی، ۱۹۹۲؛ رابینسون و همکاران، ۲۰۰۸)، تا اطمینان حاصل شود که "اهداف کلی به طور مداوم به عنوان معیار و خواسته برای همه چیز عمل می‌کند" (ریوید^۹، ۱۹۹۵، ص ۷۰). برای اینکه این اتفاق بیفتد، مدرسه باید فراتر از توسعه اهداف بلندمدت، اهداف کوتاه‌مدت و معیارها و

¹. Magnuson & Duncan

². Shannon & Bylsma

³. Hughes

⁴. Meehan

⁵. Notman & Henry & Latham & Potaka & Slowley & Ross

⁶. Brooks & Scribner & Eferakorho

⁷. Heller & Firestone

⁸. Bryman

⁹. Raywid

فراتر از بیان آن باشد (بارنت و مک کورمیک، ۲۰۰۴؛ بریور، ۱۹۹۳). "همه باید به چشم انداز تعهد داشته باشند" (بلر^۱، ۲۰۰۲؛ ورونا^۲ و یانگ، ۲۰۱۱). کارکنان، حتی با حضور مدیر، نیاز به تجدید و تقویت بینش مدرسه دارند و باید آگاهانه برای حفظ آنچه تجدید نگرش مدرسه می‌نامیم، به عنوان یک نیروی محرک، تلاش کنند (گور^۳ و همکاران، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶؛ تیمپرلی، ۲۰۰۵). با توجه به تحقیقات بریک و همکاران (۲۰۱۰)، اعتماد، البته نه بیشتر از ایجاد تعهد به اهداف و معیارهای مدرسه، یک عامل کلیدی در بسیاری از مسائل مدرسه است (کرام و شرمن، ۲۰۰۸؛ دی، ۲۰۰۵؛ دسیمون، ۲۰۰۲). اعتماد، محور اصلی مفهوم "چشم‌انداز در عمل" تایمپرلی^۴ است (۲۰۰۹، ص ۲۲۰).

همان‌طور که در مورد شکل‌دهی و انتشار چشم‌انداز دیدیم، اقدامات مدیر برای ایجاد چشم‌انداز و حفظ سلامت آن حیاتی است (مورفی، ۱۹۸۷؛ میچل و ساکنی^۵، ۲۰۰۶). در این راستا سوال مهم این است که آیا اقدامات رهبران، "تعهد در افراد" و "اعتماد مورد نیاز در محل کار" را تقویت و هدایت می‌کند یا نه؟ (برندز، بادیلی^۶ و کربی، ۲۰۰۳؛ داتنو و کاستلانو، ۲۰۰۱، ۲۰۰۳؛ استول، بولام، مک ماهون، والاس و توماس^۷، ۲۰۰۶) و یا همان‌طور که کورزه، سیشور لوئیس و بریک^۸ (۱۹۹۵، ص ۳۹) خاطرنشان می‌کنند، آیا آنچه رهبران می‌گویند و انجام می‌دهند بیانگر ارزش سازمانی است؟ و آیا معیارهای رفتاری که به صورت روزانه با آن مواجه هستند، این ارزش‌های اساسی را تقویت می‌کند یا زیر سوال می‌برد؟

ایجاد سازگاری، هماهنگی، انسجام و همسویی یکی از دو یا سه کارکرد بسیار مهم و میانی رهبران مدرسه است (آث مورفیور، ۱۹۸۸، ۱۹۸۹، ۲۰۱۳). این مسئولیت در هیچ کجا به اندازه عملیاتی کردن چشم‌انداز مدرسه ضروری نیست (بلیر، ۲۰۰۲؛ لیثوود و همکاران، ۱۹۹۹). در مدارس مؤثر، چشم‌انداز به عنوان "اصل سازمان‌دهی" (دسیمون، ۲۰۰۲، ص ۴۵۱) عمل می‌کند. چشم‌انداز اقدامات هماهنگ را در جهت بهبود مدرسه ارتقا می‌دهد (نویسنده، ۱۹۹۲؛ گری و همکاران، ۱۹۹۹) و در فعالیت‌های کلیدی سازمان مانند روندهای عملیاتی، ساختارها، سیاست‌ها و بودجه‌ها (اندرسون، مور، و سان^۹، ۲۰۰۹؛ بریور، ۱۹۹۳؛ رابینسون و همکاران، ۲۰۰۸) اعمال می‌شود و جز موضوع مهم و تکرارشونده در فرهنگ مدرسه است (هلمر و فایرستون، ۱۹۹۵؛ لیثوود و همکاران، ۱۹۹۹). در چشم‌انداز، چالش‌ها و مشکلات کمتر به صورت موردی و بیشتر در چارچوب "راهنمایی برای یک نقشه راه

1. Blair

2. Verona

3. Gurr

4. Timperly

5. Sackney

6. Berends & Bodilly

7. Stoll & Bolam & McMahon & Wallace

8. Kruse & Seashore Louis & Bryk

9. Anderson & Moore & Sun

اصلی" بررسی می‌شوند (لیثوود و همکاران، ۱۹۹۹). در نتیجه، جابجایی سازمانی کمتر (کاتن، ۲۰۰۳) و جذب ارزش‌های سازمانی بیشتر خواهد آمد (استراخان، ۲۰۰۳). سوال اصلی این است "آیا چشم‌انداز می‌تواند برای تغییرات تکثرگرا در ساختار مدارس مؤثر راهنمایی مؤثر برای نقشه راه باشد؟"

محققان به ما نشان می‌دهند که ارتباط مداوم و منسجم حول محور اهداف مدرسه، یکی از ابعاد بارز مدارس با عملکرد عالی است (مورفی، ۱۹۸۵؛ گلدرینگ و پاسترناک، ۱۹۹۴؛ رابینسون، ۲۰۰۷) و با استفاده از یک استعاره، سوخت مورد نیاز برای تقویت چشم‌انداز مدرسه است (گرین و لی، ۲۰۰۶؛ هلر و فایرستون، ۱۹۹۵). آنها همچنین انواع راه‌های ارتباط در جهت عملیاتی‌سازی چشم‌انداز را ارائه می‌کنند: (۱) استفاده از گزارش‌ها (فایرستون و ویلسون، ۱۹۸۵)، (۲) نمادها، مراسم‌ها و شعارها (کاتن، ۲۰۰۳؛ هریس، ۲۰۰۴). روش‌های تخصیص منابع (نویسنده، ۱۹۸۳). (۳) بیان آشکار اهداف بلندمدت، اهداف کوتاه‌مدت و معیارها، از جمله دستاوردها، در سراسر مدرسه (بلاس و کربی، ۲۰۰۹؛ رابینسون، ۲۰۰۷؛ کلاین و سوپوتویز، ۲۰۰۳) و ارائه اطلاعات در این باره، از جمله اخبار پیشرفت، در تمام ارتباطات شفاهی و کتبی (رابینسون، ۲۰۰۷). ارتباط روشن چشم‌انداز با برنامه‌های آموزشی (لیثوود و همکاران، ۱۹۹۹) و تصدیق پیشرفت و جشن گرفتن موفقیت (گلدنبرگ، ۲۰۰۴؛ رابینسون و همکاران، ۲۰۰۸؛ وین، ۱۹۸۰).

این مقاله بر اساس سه درک کلیدی ساخته شده است. اول اینکه؛ "چشم‌انداز، یک متغیر مشخص" در الگوریتم بهبود مدرسه است. دوم؛ "رهبری، عنصر اصلی در توسعه، اجرا و حمایت از چشم‌انداز مدرسه است". این امر به ویژه در مورد مدرسی که حالت‌هایی متغیری دارند و مدرسی که به تراکم بالایی از دانش‌آموزان خدمات یکسان ارائه می‌دهند، صادق است. سوم؛ از بین همه شرایط و عوامل تشکیل‌دهنده مدارس مؤثر، درک ما از چشم‌انداز مبهم است. "بحث‌ها و تحلیل‌ها درباره چشم‌انداز اغلب در سطوح بالایی از انتزاع قرار دارد" که اگرچه معنادار هستند، اما به نسبت کمی، محققان، سیاست‌گذاران، توسعه‌دهندگان و متخصصان را در مورد چگونگی درک مفهوم به روش‌هایی که بتوان بر اساس آن مطالعه و عمل کرد، راهنمایی و هدایت می‌کند. هدف مورفی در این مقاله کمک به روشن کردن این شکاف و ارائه طرحی برای ایجاد پل بین انتزاع و واقعیت بود. بنابراین، او راهنمایی‌هایی را برای چهار مجموعه کلیدی از بازیگران در ایجاد ساختار مدرسه شامل؛ محققان، سیاستگذاران، توسعه‌دهندگان و متخصصان ارائه کرده است.

تجزیه و تحلیل مورفی از ادبیات موجود، هشت نشانگر را برجسته می‌کند که اهداف کلی در مدارس مؤثر توسط آنها تعریف می‌شود: "احساس امید"، "تعهد به موفقیت"، "تفکر مبتنی بر دارایی"، "تمرکز بر دانش آموز"، "لنگرهای تحصیلی"،

"تمرکز بر نتایج"، "بهبود مستمر"، و "مسئولیت جمعی". مورفی سپس نشان داد که چگونه اهداف بر اساس این هشت ارزش اصلی شکل می‌گیرند. مورفی این کار را با کاوش در پنج گزارش مهمی که از تحقیق استخراج کرده بود، انجام داد. در نهایت، مورفی توضیح می‌دهد که چگونه "معیارها در خدمت به اهداف کوتاه‌مدت و در نهایت اهداف بلندمدت" هستند.

پتانسیل رهبری برای بهبود مدرسه

جوزف مورفی مقاله‌ای دیگری با عنوان "پتانسیل رهبری مثبت برای بهبود مدرسه" در سال (۲۰۱۸)، منتشر کرد که در آن مفاهیم زیربنایی "رهبری مثبت مدرسه" را برای آماده‌سازی رهبران مدارس و توسعه حرفه‌ای آنها ارائه می‌کند. ما در این مقاله ضمن بازخوانی پژوهش مورفی، نتایج حاصل را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

«تمرکز انحصاری بر آسیب‌شناسی که بر بسیاری از رشته‌های ما تسلط داشته است، به مدلی از انسان ارائه می‌کند که دارای ویژگی‌های مثبتی نیست که ارزش زیستن و زندگی را نشان دهد» (سلیگمن و سیکسزنت میهایلی^۲، ۲۰۰۰، ص ۵). سوال طرح شده در این مقاله این است که چگونه می‌توانیم تمرکز بر "ارزش بخشیدن به زندگی" را در تحقیقات در مورد مدارس و رهبری مدرسه بگنجانیم؟ مورفی برای پاسخ به این پرسش، در پژوهش خود بر ترکیب یک "رویکرد متمرکز بر دارایی" برای درک رفتارهای رهبری تمرکز دارد و بررسی می‌کند که چگونه رهبری ضمن رشد در راستای ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های مثبت، بر افراد، تیم‌ها و مدرسه به‌عنوان یک کل تأثیر می‌گذارد.

مورفی بر اساس بررسی گسترده نشریات، چارچوبی برای تفکر در مورد "رهبری مثبت مدرسه" تعیین می‌کند. و اصول اساسی آن را بر پایه ترکیبی از شواهد، از جمله مدل‌های رهبری (تحول‌گرا^۳، خدمت‌گزار^۴، معتبر^۵، توزیع‌شده^۶، یکپارچه^۷ و سایر مدل‌های رهبری مشابه)، شامل؛ تمرکز بر دارایی‌ها، ارزش‌های انسانی، مدل‌سازی مثبت و ایجاد روابط مثبت با همه اعضا و سرپرستی، توصیف می‌کند. از آنجا که مدارس در حال اجتماعی‌شدن و آماده‌سازی نسل بعدی شهروندان هستند، نتایج مثبت در همه سطوح، یادگیری اجتماعی-عاطفی را برای دانش‌آموزان عمیق‌تر می‌کند.

¹. Positive School Leadership (PSL)

². Seligman & Csikszentmihalyi

³. Transformational

⁴. Servant

⁵. Authentic

⁶. Distributed

⁷. Integrative

روانشناسی مثبت‌گرا در ادبیات علمی و عامه پسند به خوبی جایگاه خود را تثبیت کرده است و تأثیر فزاینده‌ای بر آموزش دارد (سلیگمن، ارنست، گیلهام، ریویچ و لینکین^۱، ۲۰۰۹). این دیدگاه زیربنای تأکید پژوهش مورفی بر بهزیستی است - اهمیت ایجاد بافتی از مدرسه که در آن همه مردم شکوفا شوند. تحقیقات در ادبیات سازمانی عمومی (غیر مدرسه‌ای) در مورد معنای این موضوع نشان می‌دهد: سازمان‌های با عملکرد مثبت، سازمان‌هایی هستند که در آن افراد انگیزه دارند زیرا کارشان را معنادار می‌دانند (دیک، استگر، فیچ مارتین و اوندرا^۲، ۲۰۱۳). این سازمان‌ها **حس مثبت و هویت** را نیز در افراد تقویت می‌کنند (داتون، رابرتز و بدنار^۳، ۲۰۱۰).

مدارس به عنوان سازمان

هیچ‌یک از این ایده‌ها، برای کسانی که مدارس و معلمان را مورد مطالعه قرار داده‌اند، ناآشنا نیست و به وضوح با یک خط طولانی از تحقیقاتی که ساختار کار معلم را بررسی می‌کند، مرتبط هستند (دی، ۲۰۰۲؛ لویی، ۱۹۹۸؛ روزنهورتز^۴، ۱۹۸۹). بنابراین، هدف مورفی پیشنهاد یک چارچوب نظری کاملاً جدید نیست، بلکه زمینه‌سازی برای رهبری مثبت مدرسه و در عرصه بزرگتر، سازمان مثبت مدرسه، در تحقیقات درباره آموزش و پرورش و سایر بخش‌ها، می‌باشد.

مورفی در تحلیلی تأمل‌برانگیز بیان می‌کند: بومی‌سازی تحقیقات از بخش‌های دیگر به محیط‌های آموزشی مستلزم این است که ما تفاوت مدارس را با سازمان‌های تجاری و سایر بخش‌های خدمات‌رسان انسانی در نظر بگیریم. به عنوان مثال؛ فردی که برای عمل در بیمارستان بستری می‌شود، رابطه او با سازمان، دوره‌ای و کوتاه‌مدت است. اما در مدارس، «مشتریان» در واقع اعضای هستند که «رابطه طولانی مدت»، «چند ساله» و اغلب «غیرارادی» با کارمندان دارند. به عنوان اعضای که در بلندمدت با سازمان خود در ارتباط هستند، فرهنگ کلی محیط تأثیر بیشتری-نسبت به پرستار بیمارستان- بر آنها خواهد داشت؛ همچنین این تأثیر افزایش می‌یابد زیرا مدارس مکان‌هایی هستند که افراد جوان‌تر و آسیب‌پذیرتر در آن **حمایت و اجتماعی** میشوند و سپس **توسعه می‌یابند**. (پارسونز، ۱۹۵۹). از دیدگاه یک دانش‌آموز، کلاس درس، **تیم کاری** آنها و معلمان، به جای مدیر یا ناظر، «رهبران در دسترس» برای آنها تلقی می‌شوند. معلمان، سرپرست کلاس هستند و از آنها انتظار می‌رود که فرهنگ و حال و هوای کلاس و در نتیجه شرایط کار دانش‌آموزان را شکل دهند. بنابراین، از دید دانش‌آموزان و بیشتر والدین، «معلمان رهبران معتبرتری هستند».

¹. Seligman & Ernst & Gillham & Reivich & Linkins

². Dik & Steger & Fitch-Martin & Onder

³. Dutton & Roberts & Bednar

⁴. Rosenholtz

بنابراین رفاه دانش‌آموزان تنها در صورتی می‌تواند محقق شود که بزرگسالان نیز رفاه را تجربه کنند. تجربه بهزیستی معلمان در تعامل با دانش‌آموزان در کلاس‌هایشان تقویت می‌شود اما افراد، این بهزیستی را نتایج حاصل از حضور معلمان در تیم‌های کاری غیردانش‌آموزی (ون در وگت، امانس و ون دی ولیرت^۱، ۲۰۰۰؛ والوموا، وانگ، لاولر و شی^۲، ۲۰۰۴)، مشارکت با سایر تیم‌ها (کارکاینن^۳، ۲۰۰۰) و در ارتباط با رهبران رسمی (بنو^۴ و همکاران، ۲۰۰۷؛ لیثوود و دوک^۵، ۱۹۹۸؛ مورفی و لوئیس، ۲۰۱۸)، می‌دانند. اگرچه تحقیقات در این زمینه محدود است، اما بررسی‌ها نشان می‌دهد "رهبری سازمانی مثبت" یا "شایستگی فرهنگی" و رفتار فراگیر در "مراقبت‌های بهداشتی" (دوورین و لورانت، ۲۰۱۵)، "آموزش" (سانتاماریا و سانتاماریا^۶، ۲۰۱۳) و "کسب‌وکار" (پرزیتولا، روزکویتالسکا، چمیلکی، سولکوفسکی و باسینسکا^۷، ۲۰۱۴)، مرتبط است و این در مدارس نیز صدق می‌کند.

علاوه بر این مدرسی که در آن‌ها بزرگسالان و دانش‌آموزان با هم پیشرفت می‌کنند با جوامعی که به آنها خدمت می‌کنند درهم تنیده‌اند (رایلی^۸، ۲۰۱۳؛ یانگ‌بلید^۹ و همکاران، ۲۰۰۷) زیرا "دانش‌آموزان روزانه بین محیط‌های مدرسه، خانواده و جامعه حرکت می‌کنند". بااین‌حال، تحقیقات در داخل و خارج از مدارس حاکی از آن است که روابط قوی بین مربیان، خانواده‌ها و جوامع ایجاد نخواهد شد مگر اینکه بزرگسالان و دانش‌آموزان در مدرسه احساس مالکیت متقابل و مسئولیت‌پذیری فزاینده را ایجاد کنند (گرین^{۱۰}، ۲۰۱۵؛ رایلی، ۲۰۱۷؛ سندرز و هاروی^{۱۱}، ۲۰۰۲) که با رهبری مثبت مرتبط است.

به عبارت دیگر، تحقیقات بر اساس چارچوب سازمانی مثبت و مطالعات تجربی از چندین کشور و حوزه، نشان می‌دهد که "روابط مبتنی بر دارایی" بزرگسالان پیش‌شرطی برای ایجاد رفاه و پیشرفت دانش‌آموز است و این زمانی رخ می‌دهد که همه یا بیشتر اعضای مدرسه بتوانند سهم مثبتی در جامعه بزرگتر و فراتر از مدرسه داشته باشند (لوئیس و مورفی، ۲۰۱۲).

¹. Van Der Vegt & Emans & Van De Vliert

². Walumbwa & Wang & Lawler & Shi

³. Kärkkäinen

⁴. Bono

⁵. Duke

⁶. Santamaria

⁷. Przytuła & Rozkwitalska & Chmielecki & Sułkowski & Basinska

⁸. Riley

⁹. Youngblade

¹⁰. Green

¹¹. Sanders & Harvey

اساس فضیلت و شخصیت رهبران مثبت

تحقیقات در مورد شخصیت رهبران، زمانی مورد توجه عموم قرار می‌گیرد که رهبران به نوعی دچار کمبود هستند. ما اغلب شخصیت بد رهبری را به افرادی نسبت می‌دهیم که باعث آسیب‌های قابل مشاهده می‌شوند، اما یک دیدگاه ظریف، فراتر از آشوب و آسیب قابل مشاهده وجود دارد که اصول دیگری را که در عدم رهبری مثبت بررسی می‌کند شامل؛ غیرقابل اعتماد بودن^۱، بی‌توجهی به دیگران یا جاه‌طلبی^۲ بیش از حد (کلرمن^۳، ۲۰۰۴). مورفی توافق قابل توجهی در مورد برخی اصول رهبری مثبت به دست آورد که (نسبتاً) به طور مداوم در کار رهبران در ارتباط با دیگران بیان می‌شود:

جهت‌گیری مثبت: آنها بر دارایی‌ها، از جمله چگونگی توسعه و بهبود افراد و محیط‌های کاری تمرکز می‌کنند (فاینمن^۴، ۲۰۰۶؛ لوتانز، اف، لوتانز، کا، دبیلیو و لوتانز، بی. سی، ۲۰۰۴).

جهت‌گیری اخلاقی: آنها پنداره اخلاقی دارند و به شیوه‌هایی رفتار می‌کنند که به وضوح، مبتنی بر ارزش است و دیدگاه بلندمدتی را برای انجام کارهای درست ترسیم و بیان می‌کنند (فاینمن، ۲۰۰۶؛ هانا، لستر و ووگلگسانگ^۵، ۲۰۰۵).

جهت‌گیری رابطه: آنها مراقبت، حمایت و جهت‌گیری مبتنی بر رشد را برای همه اعضا در نظر می‌گیرند (بورلو، بیتز و مان^۶، ۲۰۱۶؛ دریسکول و مک کی^۸، ۲۰۰۷).

جهت‌گیری مباشرتی: آنها کار خود را بر پایه تقویت منافع فردی، گروهی و سازمانی طرح‌ریزی می‌کنند و در صورت مشاهده هم‌ترازی ضعیف در این سه بخش می‌توانند منافع را بین آنها متعادل کنند. تحقیقات نشان می‌دهد؛ رهبرانی که رفتارشان منعکس‌کننده ارزش‌های فوق است، تأثیرات مثبتی بر افراد، تیم‌ها و جو و فرهنگ سازمانی دارند.

¹. Unreliability

². Ambition

³. Kellerman

⁴. Fineman

⁵. Luthans, F & Luthans, K. W & Luthans, B. C.

⁶. Hannah & Lester & Vogelgesang

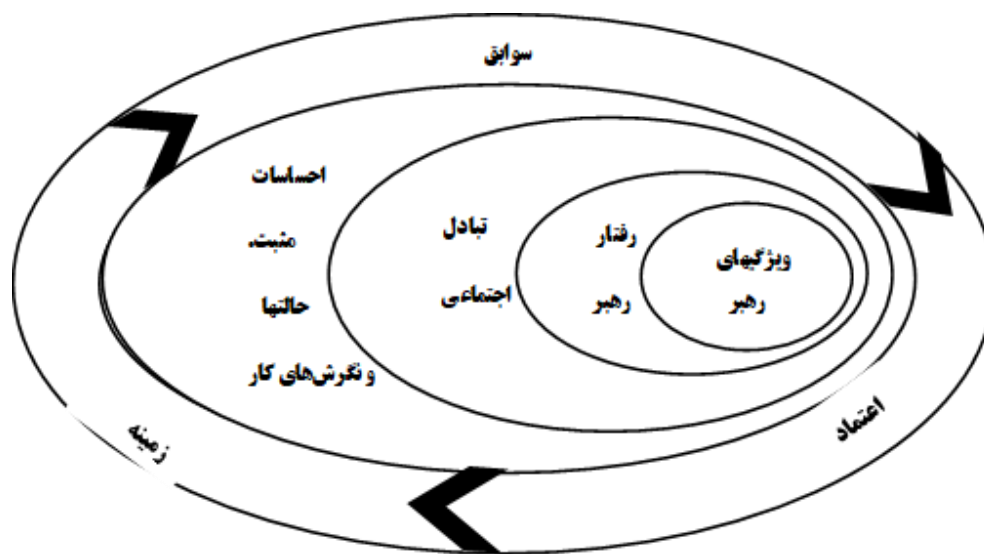
⁷. Burrello & Beitz & Mann

⁸. Driscoll & McKee

رهبری مثبت در عمل

محققان، رهبری مؤثر را در محیط‌های غیرمدرسه‌ای چنین تعریف می‌کنند: «کیفیت تبادل اجتماعی بین رهبران و پیروان، که با اعتماد متقابل، احترام و تعهد مشخص می‌شود» (چن، کرکمن، کانفر، آلن و روزن^۱، ص ۳۳۳). این مشاهدات، برای مدتی در متون رهبری مدرسه باقی ماند (بلومبرگ^۲ و گرینفیلد، ۱۹۸۶؛ دیال و پترسون^۳، ۱۹۹۴).

"تمرکز رهبران بر حفظ روابط معنادار با دیگران است" و این طریق اعمال نفوذ می‌کنند. در حالی که تحقیقات رایج رهبری (کوتر^۴، ۱۹۹۶) اغلب بر اهمیت چشم‌انداز و استراتژی یک رهبر به عنوان محرک اصلی موفقیت تأکید می‌کنند، تجربه زیسته نشان می‌دهد که رهبران برای تأثیرگذاری، ابتدا باید روابطی را ایجاد کنند که مشخصه آن ارزش‌ها، اعتماد و ثبات در شخصیت است (مورفی و لوئیس، ۲۰۱۸). رهبران باید این روابط را از طریق ارتباطات مستقیم مدیریتی که موجب حفظ و توسعه روابط می‌شوند، از جمله؛ "طراحی روابط"، "شناخت دیگران"، "اطمینان از محرک بودن عمل"، "مشاوره منظم" و ... حفظ کنند (دی جونگ و دن هارتوگ^۵، ۲۰۰۷). "اساس رویکرد مثبت به رهبری" در استدلال مورفی در شکل ۱ نشان داده شده است.



شکل ۱: اساس رهبری مثبت

¹. Chen & Kirkman & Kanfer & Allen & Rosen

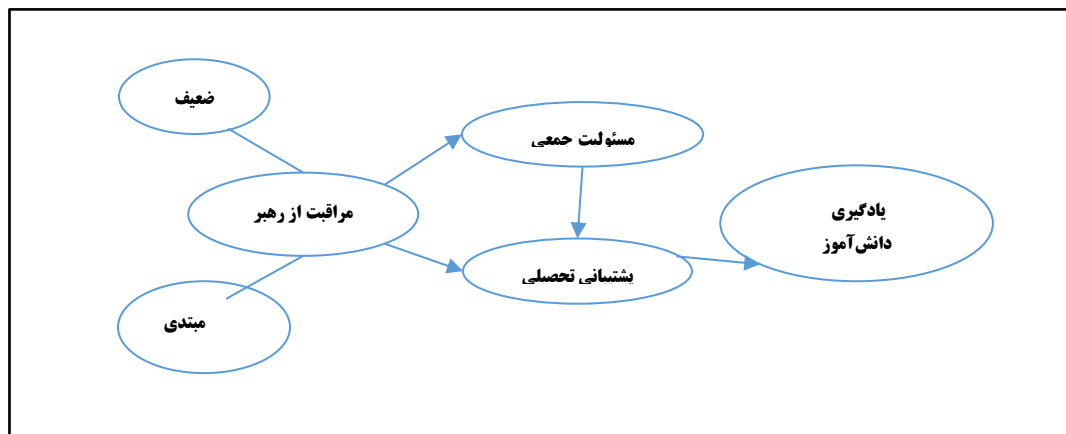
². Blumberg

³. Deal & Peterson

⁴. Kotter

⁵. De Jong & Den Hartog

مورفی همچنین نمونه‌هایی از تحقیقات خود در مورد **رهبری دلسوزانه** را در مدارس ارائه می‌کند و عناصر این مدل را مورد تأیید قرار می‌دهد (لوئیس و مورفی، ۲۰۱۷؛ لوئیس، مورفی، و اسمایلی، ۲۰۱۶). دیدگاه مورفی درباره مراقبت از معلمان، به رفتارها و روابطی مانند شرایط کاری خاص یک معلم در تغییرات و رفتار متقابل و تصدیق این امر، توجه دارد. به عبارت دیگر، رفتارهای رهبر و روابط اجتماعی که آنها - اغلب به صورت روزانه - با معلمان دارند نه تنها به تعیین بهره‌وری افراد، بلکه به جو کاری مدرسه کمک می‌کند. تصویر ذیل، حاصل از نتایج تحلیل مسیر این پژوهش، در شکل ۲ نشان داده شده است.



شکل ۲: تأثیرات سرپرست مدرسه در مراقبت از معلمان (مورفی و لوئیس)

شاید مهم‌ترین یافته در مطالعات مورفی، مبتنی بر نظرسنجی، این باشد که رهبری مثبت تنها به معنای ایجاد حس تأیید، حمایت و انگیزه بیشتر اعضای سازمان در کارشان نیست بلکه با شاخص‌های مهم بهره‌وری گروه نیز مرتبط است. در مورد مدارس، این بدان معناست که میزان یادگیری اندازه‌گیری شده دانش‌آموزان افزایش می‌یابد (لوئیس، مورفی و اسمایلی^۱، ۲۰۱۶) و تجربه معلمان از یادگیری سازمانی (جستجو، گفتگو و استفاده از اطلاعات جدید برای بهبود عملکرد) بالاتر می‌رود (لوئیس و مورفی، ۲۰۱۷).

با این وجود، "تأثیرات رهبری، مستقیم نیست"، بلکه این تأثیرات "جو و فرهنگ مدرسه را تغییر می‌دهد". این یافته، البته، با تحقیقات قبلی که نشان می‌دهد رهبران مدرسه در درجه اول به این دلیل که ویژگی‌های محیط کار را تغییر می‌دهند، مؤثر هستند، مطابقت دارد (لیشوود، لوئیس، اندرسون و والس‌تروم، ۲۰۰۴) اما بررسی‌ها درباره چگونگی تأثیر مثبت مدیران بر تجربه

^۱. Smylie

دانش‌آموزان از محیط کارشان (کلاس درس)، اندک است (میچل، برادشاو و لیف، ۲۰۱۰). از جمله مهم‌ترین نتایج رفتارهای رهبری مثبت عبارتند از:

برای معلمان: ایجاد حالات عاطفی و روانی مثبت، از جمله خودکارآمدی، توانمندسازی روانشناختی و اعتماد (دامنیک و آلدريج^۱، ۲۰۱۷؛ والستروم و لوئیس، ۲۰۰۸).

برای کارکنان: جهت‌گیری‌های مثبت برای کار، از جمله نوآوری، ریسک‌پذیری، و ایجاد شغل یا گسترش شغل (برگ^۲ و همکاران، ۲۰۱۳).

برای تیم‌های مدرسه‌ای: جو مثبت و تأثیر مثبت جمعی، از جمله مالکیت بر فرآیندهای کار تیمی، اثربخشی جمعی و حس معناداری کار تیمی از نظر اجتماعی (گدارد و سالوم^۳، ۲۰۱۲؛ والوموا، ۲۰۰۴).

برای نتایج کوتاه مدت سازمانی (مدرسه): تعهد و مشارکت جمعی، افزایش ماندگاری و کاهش غیبت، احساس یک فضای اخلاقی، شبکه متراکم اجتماعی، احساس مسئولیت مشترک برای یادگیری و پیشرفت دانش‌آموزان (فریدکین و اسلاتر^۴، ۱۹۹۴؛ والستروم و لوئیس، ۲۰۰۸).

برای نتایج بلندمدت سازمانی (مدرسه): افزایش رفتار شهروندی سازمانی، سازگاری و یادگیری جمعی، رضایت بیشتر دینفعان و یادگیری دانش‌آموزان (گیسل، اسلیگرز، استول و کروگر^۵، ۲۰۰۹؛ یونگ، چاو و واو^۶، ۲۰۰۳؛ سامچ و رون^۷، ۲۰۰۷).

سیر مطالعات مورفی بر طبقه‌بندی تأثیرات رهبری تأکید دارد که بر مبنای ارزش‌ها، رفتارهای رهبر، حالت‌های مثبت و نگرش‌های کاری و توسعه مدرسه بنا شده است. این طبقه‌بندی شامل:

- آنچه که رهبران مثبت مدرسه انجام می‌دهند بر اساس "دانش و درک درست"^۸ از کارکنان است.
- درک مثبت رهبران مدرسه به دلیل "توجه به خوب بودن"^۹ ایجاد شده است.
- اقدامات و رفتار مثبت رهبران مدرسه با: "حمایت و توسعه دیگران" برانگیخته می‌شود.

¹. Damanik & Aldridge

². Berg

³. Goddard & Salloum

⁴. Friedkin & Slater

⁵. Geijsel & Slegers & Stoel & Krüger

⁶. Jung & Chow & Wu

⁷. Somech & Ron

⁸. Authentic Knowledge and Understanding

⁹. well-being

– اقدامات و رفتار مثبت رهبران مدرسه نسبت به دیگر افراد، "تأثیر گسترده بر محیط کار" مدارس، به ویژه روابط مشارکتی معلمان دارد که متعاقباً نتایج مطلوب کار جمعی را افزایش می‌دهد. مورفی به این نتیجه می‌رسد که رهبر مدرسه بر یادگیری دانش‌آموزان زمانی تأثیر می‌گذارد که از توسعه مثبت مدرسه در سطح وسیع حمایت کند، این استدلال، در شکل ۳ نشان داده شده است.



شکل ۳: مدل رهبری مثبت مدرسه

این مدل عمدتاً بر پایه مطالعات پیرامون رهبری رسمی - کسانی که دارای اختیارات نظارتی هستند - ارائه می‌شود. با این حال، با تحقیقات عمیق در آموزش و پرورش و سایر بخش‌ها در سازمان‌های مدرن با طیف گسترده‌ای از نقش‌های رهبری رسمی و غیررسمی، همخوانی دارد. اگر بخواهیم دامنه اعضای مؤثر سازمان که مسئول منافع عمومی هستند را گسترش دهیم، ابتدا باید اطمینان حاصل کنیم که پایه‌های اصلی سازمان مانند رهبران رسمی، به عنوان نماینده اصول، ارزش‌ها و ویژگی‌های مورد احترام و دیگر کسانی که به دنبال ایجاد روابط مثبت با اعضا هستند، آمادگی لازم را دارند. در مواردی که آمادگی و یا سازگاری وجود ندارد، توزیع یا به اشتراک‌گذاری رهبری مثبت در سطوح دیگر دشوار خواهد بود. با تأیید این باور که یک مدرسه مؤثر بدون معلمان خوب غیرممکن است اما حتی با وجود معلمان خوب در غیاب رهبران مثبت، بهترین معلمان با مشکل مواجه خواهند شد یا این حرفه را ترک خواهند کرد.

مورفی در این پژوهش بر اهمیت روابط رهبر-اعضا^۱ به عنوان مبنایی برای ایجاد محیط‌های مثبت مدرسه تأکید کرده است، اما همچنان نشان می‌دهد که جایگزینی کلمه رهبر با کلمه معلم زمانی مناسب و سازگار است که ضمن ایجاد پایه‌ای مستحکم منجر به نتایج گسترده‌تری، خواه افزایش یادگیری دانش‌آموزان یا افزایش ظرفیت برای همکاری با سایر نهادهای اجتماعی، شود.

آماده‌سازی رهبران

آماده‌سازی موثر باید شامل؛ دقت قابل توجه به مسئولیت‌پذیری، مدیریت داده‌ها و استفاده از تحقیقات برای استخدام، جذب، ارزیابی و پایان کار کارکنان؛ نظارت بر یک برنامه آموزشی مؤثر؛ بررسی کاندیداها با دیدگاه‌های مختلف در مورد مدیریت آموزشی و سازمانی باشد (هس و کلی^۲، ۲۰۰۷، ص ۲۴۷)

این نشان می‌دهد که رهبری مدرسه یک موقعیت منحصر به فرد نیست بلکه مانند مدیریت هر اداره دولتی است که شامل مسئولیت در قبال دانش‌آموزان و بزرگسالانی است که معمولاً در تماس با این سازمان هستند (گران^۳، ۲۰۰۷).

اما این دیدگاه‌های متضاد باید هر نتیجه‌گیری ساده‌ای مانند؛ "هر کسی که در برقراری روابط خوب باشد، رهبر مدرسه خوبی خواهد بود" را تعدیل کند. از این‌رو نیاز به بررسی بهترین راه برای ایجاد تعادل بین دو الزام دستور کار رهبری مثبت مبتنی بر ارزش وجود دارد. به طور واقع بینانه، رهبران مدرسه باید دو نقش را ایفا کنند، (۱) پشتیبانی پیش‌رونده برای رشد فردی و شکوفایی جمعی، (۲) تقویت معیارها برای یادگیری دانش‌آموزان که منعکس کننده بهترین فرض جامعه باشد در مورد آنچه دانش‌آموزان باید بدانند و زمانی که مدرسه را ترک می‌کنند قادر به انجام آن باشند. همه کشورها با این چالش دست و پنجه نرم می‌کنند، اما در تجارب واقعی، این نقش‌ها و اهداف، اغلب متمایز یا متضاد دیده می‌شوند. در این راستا "دیدگاه مثبت رهبری مدرسه"، با نگاه قاطع رهبر مدرسه به این یافته کاملاً تثبیت شده که رشد بزرگسالان و دانش‌آموزان اساساً در یک بافت اجتماعی اتفاق می‌افتد، می‌تواند راهی برای یکپارچه‌سازی و حل این تضادها باشد. این بدان معنی است که همه اعضا باید در روابطی قرار گیرند که از تفکر و کاربرد آنها از آنچه می‌دانند در محیط‌های امن پشتیبانی می‌کند، جایی که "شکست‌های کوچک به عنوان فرصت در نظر گرفته می‌شوند تا علت هشدار". این موضوع در موازات موافقت با نظر گران^۳ (۲۰۰۷) مطرح می‌شود مبنی بر اینکه "علیرغم شواهدی که نشان می‌دهد کارکنان انگیزه ایجاد تغییر مثبت در زندگی دیگران را دارند، ادبیات سازمانی در

^۱ Leader-Member

^۲. Hess & Kelly

^۳. Grant

مورد منابع این انگیزه تقریباً سکوت کرده است" (ص. ۳۹۳) و همچنان به این سکوت ادامه می‌دهد. گرانت در ادامه بیان می‌کند؛ "انگیزه مثبت پدیده‌ای ذلتاً رابطه‌ای است". از این رو روابط بین فردی، هم انگیزه ایجاد تفاوت فرا اجتماعی^۱ را پرورش می‌دهد و هم ناشی از آن است" (ص ۳۹۴). "اکثر مدیران مدرسه، حتی با هوش عاطفی بالا، در تفکر درباره چگونگی طراحی و برنامه‌ریزی کارها، در راستای تقویت انرژی و تعهدی که معلمان و دانش‌آموزان با خود به مدرسه می‌آورند و نحوه جلوگیری از کاهش آن، تجربه محدودی دارند".

بحث و نتیجه گیری

این مقاله با بازخوانی دقیق سه اثر از جوزف مورفی در حوزه مطالعات رهبری و مدیریت آموزشی در یک سیر زمانی و در یک پیوستار و با یک نگاه هرمونتیک توانست مباحث مهم، مؤلفه‌های کلیدی و طبقه‌بندی‌های مفیدی را در مکاشفه‌های مورفی، نظریه‌پرداز معاصر، ارائه دهد که در اینجا به طور خلاصه به آن خواهیم پرداخت.

در بازخوانی اولین اثر از مورفی، کتاب "بازسازی مدارس: دریافت و ارزیابی پدیده‌ها" یافته‌ها نشان می‌دهد، هدف از تجدید ساختار و بازبینی فعالیت‌های آموزشی مدارس به سمت اشکال جدید حاکمیت و مدیریت؛ تغییرات مهم در ساختار سیستم اجتماعی و تغییر در استدلال‌های کلاسیک است. مورفی تجدید ساختار را شامل تغییر اساسی در رابطه بین مدرسه و بافت اجتماعی تعریف می‌کند. بر اساس این پژوهش از عوامل لزوم بازبینی در "نگرش به بازسازی مدارس" و در نهایت لزوم "تجدید ساختار کلی آموزش و پرورش" می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد؛ "تغییر مفاهیم ریشه‌دار تاریخی مدارس"، "بروز تغییرات قلیل توجه در نحوه ارتباط دولت‌ها با مدارس"، "ظهور فیزیک اجتماعی جدید در جهت تغییر روابط اجتماعی در مدارس" و "جایگزینی سیستم‌های غیرمتمرکز، قابل کنترل و حرفه‌ای به جای ساختارهای سازمانی سلسله مراتبی و بوروکراتیک". مورفی در ادامه این کتاب "بازسازی به سوی نظام آموزش متعالی" را تأکید مجدد بر اهمیت مدرسه می‌داند. در این زمینه، خودراهبری مدرسه و تمرکززدایی از ساختار حاکمیتی را به عنوان وجوه برجسته در بازسازی مدارس بررسی می‌کند. سه سطح ارائه شده توسط مورفی برای تمرکززدایی شامل: "سطوح سازمانی: مدیریت مدرسه محور"، "سطح مدرسه: تصمیم‌گیری مشترک"، "مدرسه و جامعه بزرگتر: توانمندسازی والدین، گسترش جامعه مدرسه" می‌باشد. مورفی در بخشی از اثر خود "نقش‌ها و مسئولیت‌های ساختاری" را خارج از پارامتر حاکم به چالش می‌کشد و تغییرات در توسعه نقش‌های رهبری جدید برای

^۱. Prosocial

معلمان را در رأس "موج بازسازی" به سه دسته تقسیم می‌کند: **گسترش مسئولیت‌ها، نقش‌های حرفه‌ای جدید و فرصت‌های شغلی جدید**. مورفی در مقاله خود با عنوان "چشم‌انداز رهبری برای مدرسه" چنین بیان می‌کند که "تعهد به چشم‌انداز مشترک" نقشه راه مورد نیاز برای مؤثر بودن یک سازمان مانند مدرسه است. اما در ادامه با بررسی مکاشفه مورفی این سوال مطرح می‌شود که "آیا چشم‌انداز می‌تواند برای تغییرات تکررگرا در ساختار مدارس مؤثر راهنمایی مؤثر برای نقشه راه باشد؟" مورفی چشم‌انداز را به سه حوزه متمایز اما مرتبط تقسیم می‌کند: **اهداف بلندمدت**، که به ارزش‌ها و هدف کلی می‌پردازد. **اهداف کوتاه‌مدت** که جهت را مشخص می‌کنند و **معیارها**، که اهداف خاصی را تعیین می‌کنند. هر سه اینها برای چشم‌انداز لازم است تا در نهایت بر یادگیری دانش‌آموزان تأثیر بگذارند. مقاله دیگری از جوزف مورفی با عنوان "پتانسیل رهبری مثبت برای بهبود مدرسه" در این پژوهش مورد بازبینی قرار می‌گیرد. مورفی در این پژوهش جهت‌گیری‌هایی را در ارتباط رهبران مدرسه با دیگران برجسته می‌کند؛ **جهت‌گیری مثبت، جهت‌گیری اخلاقی، جهت‌گیری رابطه و جهت‌گیری مباشرتی**. در خصوص **آماده‌سازی رهبران مدارس مورفی** آماده‌سازی مؤثر را شامل توجه به عوامل ذیل می‌داند؛ دقت در **مسئولیت‌پذیری، مدیریت داده‌ها و استفاده از تحقیقات** برای استخدام، جذب، ارزیابی و پایان کار کارکنان؛ نظارت بر یک برنامه آموزشی مؤثر؛ بررسی کاندیداها با دیدگاه‌های مختلف در مورد مدیریت آموزشی و سازمانی.

در نهایت، پژوهش حاضر به بررسی سیر مطالعات مورفی با تأکید بر **طبقه‌بندی تأثیر رهبری** می‌پردازد. این طبقه‌بندی بر مبنای **ارزش‌ها، رفتارهای رهبر، حالت‌های مثبت و نگرش‌های کاری و توسعه مدرسه** بنا شده است که مباحث مهم در رهبری مثبت مدرسه را برجسته می‌کند؛ ۱. عملکرد رهبران مثبت مدرسه بر اساس "دانش و درک درست" از کارکنان، ۲. ایجاد درک مثبت در رهبران مدرسه از طریق "توجه به خوب بودن" ۲، ۳. "حمایت و توسعه دیگران" برای برانگیختن اقدامات رهبران مثبت، ۴. "تأثیر گسترده بر محیط کار مدارس"، به ویژه روابط مشارکتی معلمان توسط رهبری مثبت مدرسه.

مکاشفات جوزف مورفی همچنان در حوزه مطالعات رهبری و مدیریت آموزشی، فعالان، دست‌اندرکاران و محققان را برای سازگاری و توافق بین "آنچه هست" و "آنچه باید باشد" به چالش می‌کشد. ابعاد و مؤلفه‌های ارزشمند زیادی در مطالعات مورفی در خصوص رهبری و مدیریت آموزشی در طی سال‌ها پژوهش به دست آمده است که در این مقاله سعی بر آن بود بخشی از آنها، در آثار مورد بررسی، ارائه شود. هدف ما بررسی سه اثر از مورفی در سه بازه تاریخی در یک پیوستار موضوعی بود تا بتواند مسائل

1. Authentic Knowledge and Understanding

2. well-being

تأمل برانگیز و چالش برانگیز در مطالعات مورفی را برجسته کند. پیشنهاد ما به محققین این است که در پژوهش‌های آتی خود مفاهیم اساسی در تحقیقات مورفی را به صورت مطالعات تطبیقی در قالب تطبیق مفهومی و تطبیق دیدگاه‌ها در مقابل دیگر محققان مورد توجه قرار دهند. آنچه درک مطالعات مورفی را دشوار می‌کند سازگاری تفکر مخاطب با اندیشه مورفی خارج از پارادایم‌های ذهنی و اجتماعی و پذیرش روابط جدید در بازشناختی و بازسازی مفاهیم و نقش‌ها در رهبری و مدیریت آموزشی است که امیدواریم محققان در توافق با این عوامل، نتایج خوبی برای نظریه و عمل از آثار مورفی به دست آورند.

منابع

- Anderson, S., Moore, S., & Sun, J. (2009). Positioning the principals in patterns of school leadership distribution. In K. Leithwood, B. Mascall, & T. Strauss (Eds.), *Distributed leadership according to the evidence* (pp. 111-136). London: Routledge.
- Angus, L. (1988, April). School leadership and educational reform. Paper presented at the annual meeting of the American Educational Research Association, New Orleans.
- Beare, H. (1989, September 25). Educational administration in the 1990s. Paper presented at the national conference of the Australian Council for Educational Administration, University of New England, Armidale, New South Wales, Australia.
- Berends, M., Bodilly, S. & Kirby, S. (2003). New American schools: District and school leadership for whole-school reform. In J. Murphy & A. Datnow (Eds.), *Leadership lessons from comprehensive school reforms* (pp. 109-131). Thousand Oaks, CA: Corwin Press.
- Berg, J. M., Dutton, J. E., & Wrzesniewski, A. (2013). Job crafting and meaningful work. In B. J. Dik, Z. S. Byrne, & M. F. Steger (Eds.), *Purpose and meaning in the workplace* (pp. 81-104). Washington, D.C.: American Psychological Association.
- Blumberg, A., & Greenfield, W. (1986). *The effective principal: Perspectives on school leadership*. Newton, MA: Allyn & Bacon.
- Bolin, F. S. (1989, Fall). Empowering leadership. *Teachers College Record*, 91(1), 81-96.
- Bono, J. E., Foldes, H. J., Vinson, G., & Muros, J. P. (2007). Workplace emotions: the role of supervision and leadership. *Journal of Applied Psychology*, 92(5), 1357. <https://doi.org/10.1037/0021-9010.92.5.1357>
- Boyd, D., Grossman, P., Ing, M., Lankford, H., Loeb, S., & Wyckoff, J. (2011). The influence of school administrators on teacher retention decisions. *American Educational Research Journal*, 48(2), 303-333.
- Bradley, A. (1990, March 7). Request for developing teacher assessment prepared. *Education Week*, 9(24), 11.

- Bryk, A. S., Lee, V., & Holland, P. B. (1993). *Catholic schools and the common good*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Burrello, L. C., Beitz, L. M., & Mann, J. L. (2016). *A Positive Manifesto: How Appreciative Schools Can Transform Public Education*. Chicago: Elephant Rock Books.
- Campbell, A. (n.d.). Functions influx. Unpublished manuscript.
- CaMpbell, R. F., Fleming, T., Newell, L. J., & Bennion, J. W. (1987). *A history of thought and practice in educational administration*. New York: Teachers College Press.
- Carnegie Forum on Education and the Economy. (1986). *A Nation prepared: Teachers for the 21st century*. Washington, DC: Author.
- Casner-Lotto, J. (1988, January). Expanding the teacher's role: Hammond's school improvement process. *Phi Delta Kappan*, 69(5), 349-353.
- Chen, G., Kirkman, B. L., Kanfer, R., Allen, D., & Rosen, B. (2007). A multilevel study of leadership, empowerment, and performance in teams. *Journal of Applied Psychology*, 92(2), 331. <https://doi.org/10.1037/0021-9010.92.2.331>
- Clark, D. L., & Meloy, J. M. (1989). Renouncing bureaucracy: A democratic structure for leadership in schools. In T. J. Sergiovanni & J. A. Moore (Eds.), *Schooling for tomorrow: Directing reform to issues that count*. Boston: Allyn and Bacon.
- Clinton, B. (1987, July). *Speaking of leadership*. Denver: Educational Commission of the States.
- Clune, W. H., & White, P. A. (1988, September). *School-based management: Institutional variation, implementation, and issues for further research*.
- Corcoran, T. B. (1989). Restructuring education: A new vision at Hope Essential High School. In J. M.
- Damanik, E., & Aldridge, J. (2017). Transformational leadership and its impact on school climate and teachers' self-efficacy in Indonesian high schools. *Journal of School Leadership*, 27(3), 269.
- David, J. L. (1989a). *Restructuring in progress: Lessons from pioneering districts*. Washington, DC: National Governors' Association.
- David, J. L. (1989b, May). Synthesis of research on school-based management. *Educational Leadership*, 46(8), 45-53.
- De Jong, J. P., & Den Hartog, D. N. (2007). How leaders influence employees' innovative behaviour. *European Journal of Innovation Management*, 10(1), 41-64. <https://doi.org/10.1108/14601060710720546>
- Deal, T. E., & Peterson, K. D. (1994). *The Leadership Paradox: Balancing Logic and Artistry in Schools*. Jossey-Bass Education Series. San Francisco: Jossey Bass.

- Dik, B. J., Steger, M. F., Fitch-Martin, A. R., & Onder, C. C. (2013). Cultivating meaningfulness at work. In J. A. Hicks & C. Routledge (Eds.), *The experience of meaning in life* (pp. 363–377). Dordrecht, NL: Springer. https://doi.org/10.1007/978-94-007-6527-6_27
- Downs, A. (1967). *Inside bureaucracy*. Boston: Little, Brown.
- Driscoll, C., & McKee, M. (2007). Restorying a culture of ethical and spiritual values: A role for leader storytelling. *Journal of Business Ethics*, 73(2), 205–217. <https://doi.org/10.1007/s10551-006-9191-5>
- Dutton, J. E., Roberts, L. M., & Bednar, J. (2010). Pathways for positive identity construction at work: Four types of positive identity and the building of social resources. *Academy of management review*, 35(2), 265–293.
- Elmore, R. F. (1979-80, Winter). Backward mapping: Implementation re-search and policy decisions. *Political Science Quarterly*, 94(4), 601-616.
- Fineman, S. (2006). On being positive: Concerns and counterpoints. *The Academy of Management Review*, 31(2), 270–291. <https://doi.org/10.5465/amr.2006.20208680>
- Finn, C. E., & Clements, S. K. (1989, July). Reconnoitering Chicago's school reform efforts: Some early impressions. Washington, DC: The Educational Excellence Network.
- Friedkin, N. E., & Slater, M. R. (1994). School leadership and performance: A social network approach. *Sociology of Education*, 67(2), 139–157. <https://doi.org/10.2307/2112701>
- Geijsel, F., Sleegers, P. J. C., Stoel, R. D., & Krüger, M. L. (2009). The effect of teacher psychological and school organizational and leadership factors on teachers' professional learning in Dutch schools. *The Elementary School Journal*, 109(4), 406–427. <https://doi.org/10.1086/593940>
- Giroux, H. A. (1988). *Teachers as intellectuals: Toward a critical pedagogy of learning*. Granby, MA: Bergin & Gai vey.
- Goddard, R., & Salloum, S. (2012). Collective efficacy beliefs, organizational excellence, and leadership. In K. S. Cameron, & G. M. Spreitzer (Eds.), *Oxford handbook of positive organizational scholarship* (pp. 642–650). New York: Oxford.
- Good lad, J. I., Soder, R., & Sirotnik, K. A. (1990). *The moral dimensions of teaching*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Grant, A. M. (2007). Relational job design and the motivation to make a prosocial difference. *Academy of management review*, 32(2), 393–417. <https://doi.org/10.5465/amr.2007.24351328>
- Green, T. L. (2015). Leading for urban school reform and community development. *Educational administration quarterly*, 51(5), 679–711. <https://doi.org/10.1177/0013161X15577694>
- Guthrie, J. W. (1986, December). School-based management: The next needed education reform. *Phi Delta Kappan*, 68(4), 305-309.

- Hannah, S. T., Lester, P. B., & Vogelgesang, G. R. (2005). Moral leadership: Explicating the moral component of authentic leadership. In W. L. Gardner, B. Avolio, & F. O. Walumbwa (Eds.), *Authentic leadership theory and practice: Origins, effects and development* (pp. 43–81). Bingley, UK: Emerald.
- Hargreaves, A. (1997). From reform to renewal: A new deal for a new age. In A. Hargreaves and R. Evans (Eds.), *Beyond Educational Reform: Bringing Teachers Back In* (pp. 105-125). Buckingham: Open University Press.
- Hargreaves, A., Earl, L., & Ryan, J. (1996). *Schooling for change: Reinventing education for early adolescents*. London: Falmer.
- Harvey, G., & Crandall, D. P. (1988). A beginning look at the what and how of restructuring. In C. Jenks (Ed.), *The redesign of education: A collection of papers concerned with comprehensive educational reform*. San Francisco: Far West Laboratory.
- Heifetz, R. (1988, October). Face-to-face: Leadership expert Ronald Heifetz. INC., 10(10), 36-48.
- Hess, F. M., & Kelly, A. P. (2007). Learning to lead: What gets taught in principal-preparation programs. *Teachers College Record*, 109(1), 244–274.
- Houston, H. M. (1989, March). Professional development for restructuring: Analyses and recommendations. Paper presented at the annual meeting of the American Educational Research Association, San Francisco.
- Jennings, L. (1990, February 14). States should require schools to craft family-support plans, chiefs propose. *Education Week*, 9(21), 8.
- Jung, D. I., Chow, C., & Wu, A. (2003). The role of transformational leadership in enhancing organizational innovation: Hypotheses and some preliminary findings. *The Leadership Quarterly*, 14(4–5), 525–544. [https://doi.org/10.1016/S1048-9843\(03\)00050-X](https://doi.org/10.1016/S1048-9843(03)00050-X)
- Kärkkäinen, M. (2000). Teams as network builders: Analysing network contacts in Finish elementary school teacher teams. *Scandinavian Journal of Educational Research*, 44(4), 371–391. <https://doi.org/10.1080/713696683>
- Kellerman, B. (2004). *Bad leadership: What it is, how it happens, why it matters*. Cambridge, MA: Harvard Business Press.
- Kotter, J. P. (1996). *Leading Change*. Boston, MA: Harvard Business School Press.
- Kruse, S., Seashore Louis, K., & Bryk, A. (1995). An emerging framework for analyzing school-based professional community. In K. Seashore Louis & S. Kruse (Eds.), *Professionalism and community: Perspectives on reforming urban schools* (pp. 23-44). Thousand Oaks, CA: Corwin Press.
- Leithwood, K., & Duke, D. L. (1998). Mapping the conceptual terrain of leadership: A critical point of departure for cross-cultural studies. *Peabody Journal of Education*, 73(2), 31–50. https://doi.org/10.1207/s15327930pje7302_2

- Lindelow, J. (1981). School-based management. In S. C. Smith, J. A. Mazzerella, & P. K. Piele (Eds.), *School leadership: Handbook for survival*. Eugene, OR: ERIC Clearing House on Educational Management, University of Oregon.
- Lindquist, K. M., & Muriel, J. J. (1989, August). School-based management: Doomed to failure? *Education and Urban Society*, 21(4), 403-416.
- Louis, K. S., Murphy, J., & Smylie, M. (2016). Caring leadership in schools Findings From exploratory analyses. *Educational administration quarterly*, 52(2), 310-348. <https://doi.org/10.1177/0013161X15627678>
- Luthans, F., Luthans, K. W., & Luthans, B. C. (2004). Positive psychological capital: Beyond human and social capital.. *Business Horizons*, 47(1), 45-50.
- Malen, B., Ogawa, R. T., & Kranz, J. (1989, May). What do we know about school based management? A case study of the literature call for re-search. Paper presented at the Conference on Choice and Control in American Education. Madison: University of Wisconsin-Madison.
- Maccoby, M. (1988, November-December). A new model for leadership. *Research Technology Management*, 31(6), 53-54.
- Mitchell, C., & Sackney, L. (2006). Building schools, building people: The school principal's role in leading a learning community. *Journal of School Leadership*, 16(5), 627-640.
- Mojkowski, C., & Fleming, D. (1988, May). School-site management: Concepts and approaches. Andover, MA: Regional Laboratory for Educational Improvement of the Northeast and Islands.
- Murphy, J. (2017). *Professional Standards for Educational Leaders: The Empirical, Moral, and Experiential Foundations*. : Sage Academic Books. <https://doi.org/10.4135/9781506387079>
- Murphy, J., & Torre, D. (2015). Vision: Essential scaffolding. *Educational Management Administration & Leadership*, 43(2), 177-197. <https://doi.org/10.1177/1741143214523017>
- Murphy, J., Hallinger, P., & Mitman, A. (1983, Fall). Problems with research on educational leadership: Issues to be addressed. *Educational Evaluation and Policy Analysis*, 5(3), 297-305.
- Murphy, M. J., & Hart, A. W. (1988, October). Preparing principals to lead in restructured schools. Paper presented at the annual meeting of the University Council for Educational Administration, Cincinnati.
- Murphy, J. (1991). *Restructuring schools : capturing and assessing the phenomena*. Teachers College Press.
- Notman, R., & Henry, D. (2011). Building and sustaining successful school leadership in New Zealand. *Leadership and Policy in Schools*, 10(4), 373-394.

- Petrie, H. G. (1990). Reflections on the second wave of reform: Restructuring the teaching profession. In S. L. Jacobson & J. A. Conway (Eds.), *Educational leadership in an age of reform*. New York: Longman.
- Przytuła, S., Rozkwitalska, M., Chmielecki, M., Sułkowski, Ł., & Basinska, B. A. (2014). Cross-cultural interactions between expatriates and local managers in the light of Positive Organizational Behaviour. *Social Sciences*, 86(4), 14–24.
- Purpel, D. E. (1989). *The moral and spiritual crises in education: A curriculum for justice and compassion in education*. Granby, MA: Bergin & Garvey.
- Rallis, S. F. (1990). Professional teachers and restructured schools: Leadership challenges. In B. Mitchell & L. L. Cunningham (Eds.), *Educational leadership and changing contexts of families, communities, and schools*. Chicago: University of Chicago Press.
- Riley, K. (2017). *Place, belonging and school leadership: Researching to make the difference*. London: Bloomsbury Publishing.
- Riley, K. A. (2013). Walking the leadership tightrope: building community cohesiveness and social capital in schools in highly disadvantaged urban communities. *British Educational Research Journal*, 39(2), 266–286.
- Rosenholtz, S. J. (1989). *Teachers' workplace: The social organization of schools*. Addison-Wesley Longman Ltd.
- Rosow & R. Zager (Eds.), *Allies in educational reform*. San Francisco: Jossey-Bass Publishers.
- Smylie, M. A., & Denny, J. W. (1989, March). Teacher leadership: Tensions and ambiguities in organizational perspective. Paper presented at the annual meeting of the American Educational Research Association, San Francisco.
- ickler, J. L. (1988, January). Teachers in charge: Empowering the professionals. *Phi Delta Kappan*, 69(5), 354–356, 375–376.
- Sanders, M. G., & Harvey, A. (2002). Beyond the school walls: A case study of principal leadership for school-community collaboration. *Teachers college record*, 104(7), 1345–1368. <https://doi.org/10.1111/1467-9620.00206>
- Santamaría, L. J., & Santamaría, A. P. (2013). *Applied critical leadership in education: Choosing change*. New York: Routledge. <https://doi.org/10.4324/9780203818688>
- Seligman, M. E., Ernst, R. M., Gillham, J., Reivich, K., & Linkins, M. (2009). Positive education: Positive psychology and classroom interventions. *Oxford review of education*, 35(3), 293–311. <https://doi.org/10.1080/03054980902934563>
- Seligman, M. E., Ernst, R. M., Gillham, J., Reivich, K., & Linkins, M. (2009). Positive education: Positive psychology and classroom interventions. *Oxford review of education*, 35(3), 293–311. <https://doi.org/10.1080/03054980902934563>
- Sergiovanni & J. H. Moore (Eds.), *Schooling for tomorrow: Directing reforms to issues that 'oust*. Boston: Allyn & Bacon.

- Sizer, T. R. (1984). *Horace's compromise: The dilemma of the American high school*. Boston: Houghton Mifflin.
- Somech, A., & Ron, I. (2007). Promoting organizational citizenship behavior in schools: The impact of individual and organizational characteristics. *Educational administration quarterly*, 43(1), 38–66. <https://doi.org/10.1177/0013161X06291254>
- Stoll, L., Bolam, R., McMahon, A., Wallace, M., & Thomas, S. (2006). Professional learning communities: A review of the literature. *Journal of Educational Change*, 7(4), 221–258.
- Van Der Vegt, G., Emans, B., & Van De Vliert, E. (2000). Team members' affective responses to patterns of intragroup interdependence and job complexity. *Journal of management*, 26(4), 633–655. <https://doi.org/10.1177/014920630002600403>
- Walumbwa, F. O., Wang, P., Lawler, J. J., & Shi, K. (2004). The role of collective efficacy in the relations between transformational leadership and work outcomes. *Journal of Occupational and Organizational Psychology*, 77(4), 515–530. <https://doi.org/10.1348/0963179042596441>
- Watkins, J. M., & Lusi, S. F. (1989). Facing the essential tensions: Restructuring from where you are. Paper presented at the annual meeting of the American Educational Research Association, San Francisco.
- Wise, A. E. (1989). Professional teaching: A new paradigm for the management of education. In T. J.
- Wise, A. E. (1989, October 18). Calling for "National Institutes of Education." *Education Week*, 9(7), 36.
- Youngblade, L. M., Theokas, C., Schulenberg, J., Curry, L., Huang, I.-C., & Novak, M. (2007). Risk and promotive factors in families, schools, and communities: A contextual model of positive youth development in adolescence. *Pediatrics*, 119(Supplement 1), S47–S53. <https://doi.org/10.1542/peds.2006-2089H>